

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232077

UNIVERSAL
LIBRARY

ذَلِكَ الْقَوْلُ الْكَبِيرُ

مَجْلَدُ



مجلد

مطبع کتب کبیر الشریعہ

Handwritten signature or stamp in the top left corner.

91251

Checked 1965

Handwritten text in the top right section, including the word "مستحق" (Mastagh) and other illegible script.

Checked 1968

Handwritten text in the middle left section, possibly a date or reference number.

Handwritten text in the middle left section, including the word "ف" (F) and other illegible script.

Checked 1969

Checked 1968

Handwritten text in the bottom left section, starting with "حمد لله" (Hamdullah) and discussing various topics in Persian/Arabic script.

Handwritten text in the middle right section, including the word "مستحق" (Mastagh) and other illegible script.

Handwritten text in the bottom right section, including the word "مستحق" (Mastagh) and other illegible script.

Handwritten text in the bottom section, including the word "مستحق" (Mastagh) and other illegible script.

ذارسانی را متحد و یگانگی آشیانه وحدت یکتائی مشاهده فرماید و هر
 مقاصد تنزه و فی سبیل الله هر چند که بکلیت تاری و دور دوری قدم تعالی
 گوشش را سبب شناسی است سوا یکسوئی او احد و بر وی نشاید بر آید در هر
 و کل کائنات را در احوال همان جبر حقیقی مستتر است و از مرالاه و سبیل
 حکم سان توین برکت عاقل و حقیقی جلوه گرفته است و الله یکل شی
 محیط رباعی ای شکر سهار در هوای گویت : فرستم جان ششم
 سویت : از هر کل این باغ بچندین صورت : دیدم رویت و شنیدم
 و نیت روح مقبول نیز از این بچهل چنانچه باید تمام خواهد یافت
 مالکیت قلم را از میدان آن جایز پس نسب عینکه درود صلی الله علیه
 و علی اله و اصحابه و سلم را در خود سارم با حضرت رسول تحو صلی الله
 علیه و سلم خباب اقدس تو جهان مفضل و کمالات نیست که در
 نعت شریف از ما نقصان آتی نشان تو عبارتی سر انجام باید : و الا
 صفات تو انقدر منبع خصال حسنات می که در مدح مبارک آن فاضل
 نشان مرتبه تو اشارتی نموده آید اینقدر میدانم که از نور محمد الهی سرایه
 این شخص که است و از عرشین برتر تر نه صاحب لاکه و این همه
 مشرق در هر دو حق و ممتنه الهیه که در این نور حق تعالی توان یافت
 هر که از نور دانست از حق روانست رباعی از نور محمد است

و ان نامه داه را بعد از
موانع اعداء

و این بار در این عالم عجب شرفی است اما اگر نی
 از پیشه دنیا و این دنیا گذران کرده شود و دید غده فقر و تنگ
 بر سر نمود آید و غمناکی دلی و ترک حقیقی حاصل بود و از پیش از
 پیشه بپای خود زدن خود را رسوا کرد نیست مردی باید تاملین
 مسند را بپاراید فرو آسان جان بفقر حریفان شسته ایم از سر
 گذشته ایم که از بابت شسته ایم و بالله التوفیق و بحلیه و کلمه
 در اله اندک ناله قل من موافق حال من است و حال من مطابق
 قال ایمان در دل ارم که زبان می ارم و دمان من باب اسرار سینه است
 زبان من طبع فضل این کلمه الحمد لله و الحمد لله که ظاهر و باطن من بقوت
 حالت توحید یک شده است و خاطر مطمئن من بنوایسایه شک گزیده
 ربانی آن که ز دل حرف می حک شد : خاطر منی نبسته
 و بیشک باشد : شد باطن و ظاهر من یکی مثل حرس : ای در
 زبان و دل من یک شد ناله در مردن آنکه در عرصه باقی من
 که فکر خوردن باید کرد و هر چه خور اندام خورد و در صورت
 باید مرد رباعی جمعی ساعی که نوشته میباید بود : خلقی تنگ
 اینک میساید خورد : ای در دمن مرده دل نا کاره :
 می میرم از این فکر که میساید مرد ناله گران غمزه کن سجانه

همه زشتان او شده نام
 آه کسوف عماره از خود
 زنی اختیار بر صحرای کاره
 حلقش عکافه بوده و نمک کاره
 از زو جود عدم از طهارت
 از رفت او طهور شده و آب
 صا میبوده پس نظر بر مبریده
 صا میباید بماند
 کز بر وفودت او من سر ارم
 سالت لسان من خالی از
 غمزه آن نظرت از حق
 الفقه عاقل و کافین بیت
 الغزل در دست خانی
 همه اعتبار خسل : بنوعی
 نیست و خامه بیل با آه
 قوت که ضعیف و توان
 در اندیشه و توان
 در اندیشه و توان

و این بار در این عالم عجب شرفی است اما اگر نی
 از پیشه دنیا و این دنیا گذران کرده شود و دید غده فقر و تنگ
 بر سر نمود آید و غمناکی دلی و ترک حقیقی حاصل بود و از پیش از
 پیشه بپای خود زدن خود را رسوا کرد نیست مردی باید تاملین
 مسند را بپاراید فرو آسان جان بفقر حریفان شسته ایم از سر
 گذشته ایم که از بابت شسته ایم و بالله التوفیق و بحلیه و کلمه
 در اله اندک ناله قل من موافق حال من است و حال من مطابق
 قال ایمان در دل ارم که زبان می ارم و دمان من باب اسرار سینه است
 زبان من طبع فضل این کلمه الحمد لله و الحمد لله که ظاهر و باطن من بقوت
 حالت توحید یک شده است و خاطر مطمئن من بنوایسایه شک گزیده
 ربانی آن که ز دل حرف می حک شد : خاطر منی نبسته
 و بیشک باشد : شد باطن و ظاهر من یکی مثل حرس : ای در
 زبان و دل من یک شد ناله در مردن آنکه در عرصه باقی من
 که فکر خوردن باید کرد و هر چه خور اندام خورد و در صورت
 باید مرد رباعی جمعی ساعی که نوشته میباید بود : خلقی تنگ
 اینک میساید خورد : ای در دمن مرده دل نا کاره :
 می میرم از این فکر که میساید مرد ناله گران غمزه کن سجانه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

که او بر دینست ناله گای در دنیا و ده ایم و چشم عیسی است
درین عالم که نموده ایم بسین گفته ما اعتماد نماید و برادر آید که هرگاه
خاری که درین گستان مینیدار نظر افکنده ماست که می چسبید
رباعی اگر سوزی من در گریه و درونی بینی از دیده من می نه افزون بینی
اینست که از نظر گذشت است مرا نه من دیده ام آنرا که تو اکنون بینی
نه الهی است و متبدان سرای دنیا را مزرع حیات اخروی میگردد و آنست
و این سرمدان مسال آخرت را نیز چون شستهای و نیوی
میدانند و گویا که خوششانند خود در میان نمیشانند و
مدام میخوانند آیه هو یبید و یعیذ یفعل ما یشاء و
یخیر ما یرید ناله الهی جز تو نیست که دل خود را
و شومساید و غیر از تو که امست که تحت غنوده را بیدار
فرماید آن ربانک و این را بیدار در ناله طریقه عشق
جذبیه و مجذبیه و قادر بر هر نه ملت ایراد بیت که محمدیان ظاهر
اتباع آن دارند و اشغال و اذکار با ضعیف اعمال و احوال
ظاهر به بطور معمول همین کابر سلسل علیه عمل می یازند و عظم
مجهلین و ضعیف رحمة الله علیه میفهمند و اعمال موافق اجتهاد
اشنان میکنند ناله صبر اگر چه فی الحالت دشوار مینماید اما

دنیوی دنیا بیدارند
انباران و میندازند
از اسباب و انجایی
و نیز عذر است
نفس و حس و اجمل
و جام و جلال است
و غنی و فقیر است

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
و نیز عذر است
نفس و حس و اجمل
و جام و جلال است
و غنی و فقیر است
و نیز عذر است
نفس و حس و اجمل
و جام و جلال است
و غنی و فقیر است

و نیز عذر است
نفس و حس و اجمل
و جام و جلال است
و غنی و فقیر است
و نیز عذر است
نفس و حس و اجمل
و جام و جلال است
و غنی و فقیر است

والله سمیع علیم ناله مردمانیله رحم خویش در ویس رام بسته
خواتن خورج را خود می بندارند عجب است که معذور نمی دارند و معذور
نمی کنند که خود درین بلا گرفتار اند و گسائی که در دل خود فقیر را
استیسا این خبر نمایند از این خبری که گمانند دارند بطنی یا غمی نمانند در
بطرف حمل نیک نمی آرند ناله غبطه اوقات نعمتی است که محضه
احسب نصیبی می آید و ربط کلیات دولتی است که قدر می کشد
ناله پشائی چندین گامی نیست که مرد آدمی از پیش خود بگذارد
و این ناله دیگر آنکه نهی از نهی ای انسانیت بشیر که مشروط
صد ستانی و جایگاه دیدن نباشد و مدح و تحقیر برای دنیا
اتفاق نشود و الا قسمی از رقسام سوال است و طبعائی بود و ال
ناله نظر بلند دار و بغیرت مردم همت گمارد قطعی امتیاز آنه که در
نهی است و کثرت نواضع علامت بجز و دیگر ناله بکبر خود را در کردن
است و ان شجاریه بصرهاست و کبر علامت حق رسیدن
است و این کافقرای باغبان است ناله در بیماری شکسته دل مشغول
که در از غمت مردانه است و در پاپاری بچاره جوئی هر که حرکت
مضطربانه است ناله ای حضرت انسان مرحوم مرادلی نداده اند
که خواهد آسود و در کار تو عقده میگذرد اند که خواهد کشود و بسپارد

شیدا سید که کند و بدو نامه
از فی اندازد و در غلبه
ببیند و در غلبه
و در اندک و این
و آن مان یاقوت
مزداننده خصال

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

من شده اند
تقطع و خرد خرد

ويعين

بسم الله الرحمن الرحيم

سید

۱۱۳

۱۸۶۰

مطابق مع...

الحکومت ہائے
کراچی

وفاقیہ

ان باطنی درویشی است

اندرای کی سدره

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

واقف از کیفیت نمیشوند و خارج از اسکنی آمده اینهمه نعمات ه
تا سرود در حق من عاصی مقرر نمایند و ای اصول علایم لب خشن مندا
ای کرم فرمایان این عرصه نباید خورد و سرگرمی آن خود مایم
باید بروند اقا و بیت برای که چشمه حمت بی علتش جوشد و غیر
ما اصاغر را چون کبابه شها کا بر بذر غفلت شد عفی الله عنکم تصدق
رسوله محمد صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم ناله دهند ستند
میگویند که خوبی چکن نیست که چون جهش بپڑاید و خوبی جهش نیک
مانند چکن نماید پس خوبی و سعادت مندی فرزندان نیست که چون
فرزندان بنظر آیند و سوای ارادت محبت و تعظیم خدمت هیچ
نیاشد و باز جوهر فرزندیه آمینه قلوب ایشان از انگ الودیه سازد
تا جلوه گاه جمال و کمال صوری و معنوی گشته بدولت حور است مشرف
شوند و نیک نام و نیک انجام گردند و نیکی و لیاقت باران اینک
چون فرزندان بنمایند و غیر از احاد و صفاء و الفت و لطافت
در اینها نباشد و در دنیا و آخرت بپای حیات باطنی اینها نشود و سرایا
مظاهر کمالات صوریه و معنویه روده بشرف خلافت فایز گردند
و مقام مقام شوند و بالله التوفیق ناله حاصل نمیشود و سلوک
کردن از گرفتاری ماستوی الله از او شود و خاطر از حضور

[illegible]

در طریقت که بر پایه علم است
 و بر پایه معرفت است و بر پایه
 و بر پایه حقیقت است و بر پایه
 و بر پایه حقیقت است و بر پایه
 و بر پایه حقیقت است و بر پایه

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]

ان نامه در بیان خاوری و اردو
که بصورت این امر را
الکانه اما عجیب گردیده
مندی و باطنی می
دینا سر مال و ملک
در این نامه

من وحي وطلعه بس ان الله سبحانه و تعالی
در دین خود و در دین خود و در دین خود

ناله من اعل و عیال خود را نهایت دوست میدارم و دوست
 زن و فرزند بسیار گرفتارم خدا داد این امر از راه فوت جنونیه
 است با بسبب کیفیت انسانیه یا مختص تحت نفس است یا ف
 ظهور جو حیوانیه بهر حال دوست من همانست که محبتش بیان است
 زیرا که امر درست یا فردا که من از اینجا قدم برمیدارم و اینهارا
 بخاطر و ناصر حقیقی سپرده میگذارم چون ^{بعد از} من چه خدای کریم
 نیست که اینهارا دوست دارد و مطلق لطیف لایقی اینها نه
 ندارد و اصلاید سلوکی اینهارا بخاطر ندارد و خود پیرا و میان
 ندارد و در چندین تن که محبت و اعتقاد صادق بمن ناکاره دارند حق
 الواسع همچنین میکنند و انت الدتالی خوانند کرد اما آن امر دیگر است
 و کیفیتی که من دارم یا بر او دیگرند اما که خدا بر همه خبر فادست و محبت
 همه وقت ناصر سر الناطقه بضعة منی من اذاها فقد اذا
 اندکی بقدر استعداد خود را آشکاشف شده و راز شهادت
 ال الجنة الحسن والحمین قد موافق حوصله خویش اکنون در پاشته
 واقض امری الی الله اذ الله یصیر بالعباد و صلی الله علیه
 خیر خلقه محمد و آله و اصحابه و سلم ناله طرفه دلی دارم که
 سر چه در او می آید همان وقت و بر آن می رود و املا بر دای من است

[illegible][illegible]

[illegible]

کمالی را با بسند باب
 که دست رسر بخود ناما
 سائی را راه روشن
 صبرن پاک نفس است
 نگردد پیکس نمک دند و دند
 دکان بر ازانوس خا ازاد
 کدام حس عم نیست و نرسد
 مطلع انوارنی باشد و مظهر
 جمال یاری بوند
 بیست و بیست و بیست
 چون صفت بر آید
 نفس بسوی غیب
 آینه بسوی خودی
 بان جبران رومی
 و بر که این را می بیند
 او را با او نمیدانند

ناله اومی در زمین خود اگر چه از فرش امکان تا عرش و جوب
 بتازد اما با از بنده خانه عبدیه خود بیرون نمی نهد و انسان
 بزم خویش بر چند مقدر این مطلق سازد لیکن از دام تعید
 خویش نمی جزد رباعی هر چند که اندیشه ز حد پیش کنم
 صد گونه تقدیر بدل ریش کنم لیکن بیگی چو طایر قیده نباشد
 پرواز در آشیانه خویش کنم ناله عیش مطلق نمجرب آفی
 است که متعلق بشخص معین از معاشیق مجازیه نباشد و معاشق
 مزاجی بر طرفه مصیتی است اگر چه فی حد نفسیه فقط در طیف بعض
 مودع بود متعدی شدن الی غیر و متوجه گشتن تماشا
 سیر بهج ضرورت نیست صرف کیفیت عشقه در دل ماندن برای
 بر نشان خاطری نهایت است و نزد ارباب عقل معبر به
 ضلالت رباعی این عشق مرا سخت جمل ساخته است
 در بزم شعور منقلب ساخته است من بر قسم خوشه رخا
 شول است که چون شمع با بگل ساخته است ناله از آن
 را انگام باز پرسید پیش است که می آید و بر آدمی خود
 دشمن خویش است خدا فضل نماید اعمال و اقوال بر
 کس و بال گردن اوست و سوال و جواب بر شخص متعلق

او را با او نمیدانند
 کمالی را با بسند باب
 که دست رسر بخود ناما
 سائی را راه روشن
 صبرن پاک نفس است
 نگردد پیکس نمک دند و دند
 دکان بر ازانوس خا ازاد
 کدام حس عم نیست و نرسد
 مطلع انوارنی باشد و مظهر
 جمال یاری بوند
 بیست و بیست و بیست
 چون صفت بر آید
 نفس بسوی غیب
 آینه بسوی خودی
 بان جبران رومی
 و بر که این را می بیند
 او را با او نمیدانند

منطق کمان و تن او کسی را حل کسی نخواهد پرسید و دفع و
 ضرر دیگری بدگیری نخواهد رسید عضو عضو تو دشمن بدخواه است
 و بر قول و فعل تو آب زیر گاه بمبت تن پرور ملک رفعمیده
 قدم گذار با حضرت انشان مرعوم خدا بر تو رسم فرماید
 و باب حرکت بد و عدل نماید و بفضل پیش آید و هو
 الغفور الرحیم رابعی نیک بد تو حمد بر من شدنی است
 بر عضو زبان بزرگ سوختن شدنی است که کوبه شب عمر و شود خواه
 دراز و دوری بکین است که روشن شدنی است ناله مرتبه
 وجودیه لجا تا تقدس خویش مقام جمع اضداد است و عالم نریز
 و تشبیه در آن موطن یکجا آباد صور موجودات خارجیه که در ظاهر
 وجود منظور اند کیفیت دیگر دارند و تصوریه الهیه که در باطن وجود
 جلوه که اند عالم دیگر در مرتبه رنگ و رنگ یکیت و حرف
 غیره از میان حک رابعی ه مرتبه قدس محبت رنگ است
 نریز تشبیه در آن هم رنگ در صحن چمن رنگ دیگر دار گل
 و آینه رنگ آن بدگر رنگ است ناله الحمد لله که بیابان پامان
 فقر را این بنون لی سر و پا تا حال نخونی طی نکرد و اضطرار
 حیوانات خیالات حیوانه را از رنج و راحت در گوشه خاطر

بشارد و فسیده در اینجا قدم
گذارد و فی البیان به تعلقت وین
بارگاه بماند و سر رشته نمره
لامی را از دست ماه که در
ایمنه خانه رکس با خوشی دو
چاپست و هر دو کار و اصرار
با و کار و بار
۳۶
عَمَلٌ صَالِحًا فَلْيَنْفَعْهُ
اَسْأَلُكَ عَلَيْهِمُ وَاللَّهُ يَهْدِي
مَنْ يَشَاءُ فَعَلَيْكُمْ
مقطع و سیده قدم بر
شوق خدا را به صفرا
ز ایند او به گاه صفرا
آه شاید آن حضرت
از این بیت

حیرت فاضل سنت و اینست
داران وجه الله و اینست

[illegible][illegible]

اعماله و آه صفتی و حق
جاری باشد من
آه نکند من
در دوی
کست بدین
و شغال داد کار
دست می خواند
از

مثال دیگر آنکه هیچ دانی میگوید با اعتبار کم فرصتی زندگانی
 است والا آسمان و زمین و دیگر مافیه خدا دادند تا کسی
 ماند که هر چند قیامت یعنی آمد نیست اما کسی را وقت آن
 معلوم نیست و علمها عند الله پس بالفعل تر و تازه بدن
 این باغ بوجود گل دل باست و خوش هواپی گلزار جهان
 متعلق بسلامت نفوس مزی و گریه هست شجر و حجر موجود
 و دیگر کار آید و قدر اینهم بقدر دالی حضرت انسان می آید
 انسان است که آبروی روی زمین است فتنه ترک الله شخص
 الخالقین رباعی پیر مرده گل جهان بزمرون ما
 انسوده دل خلق ز انسردن ما بااعت اعتبار عالم
 بودیم و دنیا گردیده هیچ از مردن با ناله هر چند کمال
 کثرت موهومه شور امتیازات اعتباریه بر انگرد و ازین
 غیرت معلومه فتنه و شجر غوغای ما من خیزد لکن ساید مرتبه
 لا اعتبار را باید که از نظر شعور استقاط این همه اضافات
 نباید در میان خلوتخانه نهائی و یکسانی وحدت سکونت
 فرماید و تصویر بی حقیقت تعینات گونه فریفته نشود و در
 مستغرق در حضور و شعور معنی بی کیف ذات المیه

اینست که هر چند قیامت یعنی آمد نیست اما کسی را وقت آن معلوم نیست و علمها عند الله پس بالفعل تر و تازه بدن این باغ بوجود گل دل باست و خوش هواپی گلزار جهان متعلق بسلامت نفوس مزی و گریه هست شجر و حجر موجود و دیگر کار آید و قدر اینهم بقدر دالی حضرت انسان می آید انسان است که آبروی روی زمین است فتنه ترک الله شخص الخالقین رباعی پیر مرده گل جهان بزمرون ما انسوده دل خلق ز انسردن ما بااعت اعتبار عالم بودیم و دنیا گردیده هیچ از مردن با ناله هر چند کمال کثرت موهومه شور امتیازات اعتباریه بر انگرد و ازین غیرت معلومه فتنه و شجر غوغای ما من خیزد لکن ساید مرتبه لا اعتبار را باید که از نظر شعور استقاط این همه اضافات نباید در میان خلوتخانه نهائی و یکسانی وحدت سکونت فرماید و تصویر بی حقیقت تعینات گونه فریفته نشود و در مستغرق در حضور و شعور معنی بی کیف ذات المیه

مثال دیگر آنکه هیچ دانی میگوید با اعتبار کم فرصتی زندگانی است والا آسمان و زمین و دیگر مافیه خدا دادند تا کسی ماند که هر چند قیامت یعنی آمد نیست اما کسی را وقت آن معلوم نیست و علمها عند الله پس بالفعل تر و تازه بدن این باغ بوجود گل دل باست و خوش هواپی گلزار جهان متعلق بسلامت نفوس مزی و گریه هست شجر و حجر موجود و دیگر کار آید و قدر اینهم بقدر دالی حضرت انسان می آید انسان است که آبروی روی زمین است فتنه ترک الله شخص الخالقین رباعی پیر مرده گل جهان بزمرون ما انسوده دل خلق ز انسردن ما بااعت اعتبار عالم بودیم و دنیا گردیده هیچ از مردن با ناله هر چند کمال کثرت موهومه شور امتیازات اعتباریه بر انگرد و ازین غیرت معلومه فتنه و شجر غوغای ما من خیزد لکن ساید مرتبه لا اعتبار را باید که از نظر شعور استقاط این همه اضافات نباید در میان خلوتخانه نهائی و یکسانی وحدت سکونت فرماید و تصویر بی حقیقت تعینات گونه فریفته نشود و در مستغرق در حضور و شعور معنی بی کیف ذات المیه

باشد رباعی کوه بر سر و غوغا باش تو
 از همه کس کم طرف و غوغا باش به صورتی می
 حال مکرر به بر سر به صورت خوشه باش باله خسته
 نفس ناطقه انسانیه موجب توسل الی الله است و سرایه
 تقرب آن درگاه و انان منظر تجلیات اسمائیه و صفائیه
 آن ذات مجزوه بهین تجرد نفسی خود گردیده و متفرد در
 مراتب قریب و صاحب مقام فردیه از راه بهین نزد ذاتی
 خویش گشته حتی که هیچ احدی از ملائکه هم درین راه
 فی الله همراه حضرت انسان نرسیده همان شخص
 صوری اوست که بسبب تعلق و تصرف نفس دیدن جو
 سایه در پایش افتاده و سایه او بجز رحمت الهیه
 شده که برکات روح در جسد هم سرایت نمکند و در
 برکات حسیه تا به امن ادرک نفس میرسد رباعی
 از یک تجرد دست سرایه ماه و زرنگ تفرد دست پلر نیامه
 جز با تجرد مانا باشد شخصی بهین یا بود بهین سایه ناماله
 ای حواجه میرد در دای دلیگرد دل سر و غوغا است
 دشمنی کاشانه دل از نور ایمان است بهین زمان

[illegible]

نیست که شاید اهل حق نقاب
 بپوشانند و این را در کتاب
 نفیات و اضافات نقاب
 از چهره انوار الهی
 بپوشانند و این را در کتاب
 نفیات و اضافات نقاب

و شوند و سرار و دیدیم که غنچه لب کشود و گل گوش
 مثال عالم غیب که گویا دانه بی نشان شاید حقیقی است
 با رازهای نهفته در خود دارد و هر زمان که می
 از آن موافق و مانع **لَا يَقْدِرُ عَلَیْهِ** از آن تا ابد استعد
 شغف شده می آید و بروقت ظهور نماید و سامعان با خبر
 بقدر استعداد خود پیش از دریافتن دیگران و همسان
 عالم لطیف ساعت انکشاف قلبی می شوند و در لحظه جا
 کلیم امر کن نو بوجوه حقیقت ممکنه که مستعد موجود
 باشد قریب گفته شدن میگردد و وقت گفته میشود و از
 ابتدا تا انتها علی الدوام همین معامله بر یک حال قائم است
 بر اگر مرتبه باطن وجود که معبر غیب و دانه شاید حقیقی
 در ام تبسم انبساط وجود بر لب خود که عبارت از
 مرتبه طاهر وجود است دارد پس معلوم شد که این غنچه
 مرتبه مجده غنچه بر آن متوجه شگفتی و کل کردن تفصیل
 ظهورات مفصل خویش است و کار و بار گلشن و فصلنامه
تفصیلاً در این مردم در پیش ای کار ساز عظیم نشان
 و ای جلوه پر در کل یوم هواری شایان تویی که غایب

ذات بر دارد و اما عادت انوار
 لکن ششاهان وجه الهی
 را از غلبه عشق بار نقایح دور
 و همه ماسوی از نظر شهود
 بر زبان دو جا بدین آمده می
 ی رسد و در روز از سر
 فایده آنرا از دفتر الهی
 ۲۲
 وجه الله
 می نواز و در جانب حق
 بدان نمی باز و در
 شد که حسن نقایح
 از آن بر آید
 عشق بین بر آدم
 کمال احسان الهی
 آه
 حاکمی تا کجا رسید که بگویند
 حاکمی تا کجا رسید که بگویند

هر دو بین علم و ادب
 و این را در کتاب
 نفیات و اضافات نقاب
 از چهره انوار الهی
 بپوشانند و این را در کتاب
 نفیات و اضافات نقاب

این کتاب در بیان حقایق و اسرار الهی و معانی غیبی است
 و در بیان اسرار و اسرار الهی و معانی غیبی است
 و در بیان اسرار و اسرار الهی و معانی غیبی است

و ماضی و نوری که باطن و ظاهری و قوی که اول و آخری
 و مَبْدُوءُ الْاَوَّلِ وَ الْاٰخِرِ الْمَصْنُوعُ رِبَاعِی رَافِعِی
 تو شش نفی می نماید و داری سخن که گفتی می خواهد به مردم و نیست
 بل به هم دارد و این عجزی که گفتی می خواهد به همه سحان
 مرتبه اسم الاوّل و اَوَّلِی بانی باشد به مرتبه شجره موجودات
 است و درجه اسم الاخر و سحانه بشابه تمثیل کائنات و ظهوری
 اصناف است باعتباریه بهار اسم الظاهر حق جلوه گر است و
 در خاطر غنی بای تعینات امتیازیه بوی اسم المبطّن
 الهیستی غرضش که از چهار طرف جهان کیسوراه است
 و دورایه مبدأ و معاد و بر یک احاطه و حده الهیه گواید اگر
 تخم است و اگر شش بسوی میان کیمیه میخیزد
 الْمَبْدُوءُ وَالْمَبْدُوءُ الْعَادُ رِبَاعِی اِنِیْ خَیْبَرُ آب و
 در محل و تخم و شش و دافن نه از راز دل تخم و شمره
 آگاه شوی بر سر مبدأ و معاد و اگر نفس کنی تو حاصل
 تخم و شمره است نام عرصه کوئی مکان که منظر تعلیقات
 حسن بی نشان الهی است بر از جلوه های گوناگون است
 و جمیع میدان کنش مکان که آینه دار ظهورات نوزی

و ماضی و نوری که باطن و ظاهری و قوی که اول و آخری
 و مَبْدُوءُ الْاَوَّلِ وَ الْاٰخِرِ الْمَصْنُوعُ رِبَاعِی رَافِعِی
 تو شش نفی می نماید و داری سخن که گفتی می خواهد به مردم و نیست
 بل به هم دارد و این عجزی که گفتی می خواهد به همه سحان
 مرتبه اسم الاوّل و اَوَّلِی بانی باشد به مرتبه شجره موجودات
 است و درجه اسم الاخر و سحانه بشابه تمثیل کائنات و ظهوری
 اصناف است باعتباریه بهار اسم الظاهر حق جلوه گر است و
 در خاطر غنی بای تعینات امتیازیه بوی اسم المبطّن
 الهیستی غرضش که از چهار طرف جهان کیسوراه است
 و دورایه مبدأ و معاد و بر یک احاطه و حده الهیه گواید اگر
 تخم است و اگر شش بسوی میان کیمیه میخیزد
 الْمَبْدُوءُ وَالْمَبْدُوءُ الْعَادُ رِبَاعِی اِنِیْ خَیْبَرُ آب و
 در محل و تخم و شش و دافن نه از راز دل تخم و شمره
 آگاه شوی بر سر مبدأ و معاد و اگر نفس کنی تو حاصل
 تخم و شمره است نام عرصه کوئی مکان که منظر تعلیقات
 حسن بی نشان الهی است بر از جلوه های گوناگون است
 و جمیع میدان کنش مکان که آینه دار ظهورات نوزی

این کتاب در بیان حقایق و اسرار الهی و معانی غیبی است
 و در بیان اسرار و اسرار الهی و معانی غیبی است
 و در بیان اسرار و اسرار الهی و معانی غیبی است

در این کتاب که در بیان حقایق و اسرار الهیه است
 و در بیان حقایق و اسرار الهیه است
 و در بیان حقایق و اسرار الهیه است
 و در بیان حقایق و اسرار الهیه است

بایان غیر متناهی است مملو از ششمان ضویر چون او ای
 حضرت واجب جل سلطانه چون متوجه سوی حقیقت
 ممکنه خفایق موجوده فی الامکان شد و توجیه ایجاد
 این بایات گماشت امکان و حجب بالغیر که در حقیقت
 ممکن موجود بالقوه مودع بود بالفعل و حجب امکان و حجب
 بالغیر ظاهر گشت و بر موجود ممکن واجب بالغیر گردید و
 همان نور و حجب است که در صورت امکان ظهور پیدا
 و الله علی کل شیء شهید رباعی ایدر و درین کار که کون و
 مکان از هستی بی نشان توان یافت نشان پناهی
 واجب چو دید سوی ممکن به امکان و حجب و حجب امکان
 تا الیه ممکن و حجب برای دنیا دل نای غافلین
 شود و در پرتو بی اطمینان از راه حریف و هوا خا طرا
 طامعین می بود و جمعیت حواسن باطنه و ظاهره نصیب
 مفه بر بالحقین میباشند و طمانیت کلیه و استقامت
 قویه قسمت الکلیه اصنافین میگردد و چون از راه
 بنده نوازی و فتکه خدا و رسول و ارواح نزرگان قبول
 او بحال بنده در تائید و امداد متوجه باشند و در دوا

اندازش بر سر انگشت ایجاد
 دل سخن شمسایان می بندد
 و رنگین بمان که بیدان بگویند
 چمن آقا و اندر گوشه
 سطرانده دلان میبکنند
 مدام و در سبزه و صفایا
 اینان است و صفایا
 ۲۶
 و در این کتاب
 و در این کتاب
 و در این کتاب
 و در این کتاب

سوای توجیه الی الله و
 سوای توجیه الی الله و
 سوای توجیه الی الله و
 سوای توجیه الی الله و

22

دای ملک شغیده یار
دل غزل
گلستان نازان عاشقان
دل
گلستان نازان عاشقان
دل
گلستان نازان عاشقان
دل

دای ملک شغیده یار
دل غزل
گلستان نازان عاشقان
دل
گلستان نازان عاشقان
دل
گلستان نازان عاشقان
دل

بیت الغزل
 دل ز دوست
 دیده چکیدن باغینست
 که عاشق در آتش بسوزد
 لیکن از آن بدیهه کجای زان بگریز
 تنهای من در صورتی
 بی کسی از ذات مطلق آگاهی
 بی کسی از دستان بی پایان
 برفت که می بیند بهر نوبی از غایت
 و اضافات این غزل را می بیند
 بر کل ادراک درین بین
 است در لاله زار داغ و غم
 بل شعله طرد درین وادی
 نغمه ناز می آید و در آتش سوزان
 دل خود در آتش سوزان
 نغمه ناز می آید و در آتش سوزان

بر جد بهر گام زود مردن تو باز مردن خود مرس و از مردان شو
 ناله راحت اگر می خواهی بخت کشی بردار و آرام اگر مجوی
 برنج بردن باز غم خواری عجب نداشت مقوی روح
 انسانی و غصه سر خوردن طرفه دو انیسنت لاثانی
 نامقد و همان نظر بحسن خاتمه و مال کارش و در دامن لذت
 و الم بالفعل میا شربت مرگ را در زندگی بکام جان گوارا
 کن تا وقت مرگ تلخ کام نشوی و تعلق دنیا را پیش از آنکه از دنیا
 روی تسلط نماید بگام رفتن ناکام نگردی که خواه و ناخواه از
 مردن در پیش است و گرفتاری محبت خود و بال خوش
 رباعی هر دم باشی ز رنج بردن راضی و در غمزدگی در
 غصه خوردن راضی و خواهی که شود خاتمه بالجه نراهفت
 مردن شوی ز مردن راضی ناله درین بگزار غافلانه چون
 رگس چشم بازدار بلکه بعیرت کشا و در موسم بهار
 مانند گل خنده خود را خنده ببندار بلکه در لبخنی تصویر
 دامان امید را پر از ریا حسن شتهیات نهیب ساز و هر طرف
 برای گلچینی طایبات طبیعه تمناز بلکه دامن دل را از تعلق
 این دامن بر چنین تاخار گرفتاری باسوی در باری

نغمه ناز می آید و در آتش سوزان
 دل خود در آتش سوزان
 نغمه ناز می آید و در آتش سوزان
 نغمه ناز می آید و در آتش سوزان

در بای خاطر ازاده تو خند و بسوی رنگ آمیزی شکوفه باغی گل
 مبین ناعن ان ضبط از دست اختیار تو نرو و صاحب انی
 که یاد در راه استقامت میگذارند بالکل دست از تمتع اینجا
 بر میدارند و خوشی را ناخوشی می شمارند و راحت را رنج می
 بندارند **رباعی** آنانکه درین باغ بعیرت دیدند و دلش
 شد نگر و می خندیدند و دامن امید پر کردند ز گل چون
 گل دامن ازین گلستان چیدند **ثالثه** معرفت و عرفان بالطبع دل
 را از گرفتاری باسوی الهی آزادی سازد و وجود اعتباری
 همه موجودات ممکنه را از نظر اعتباری اندازد و جاعل **مستحسن**
 موجود را بر طرف وجودیه او غالب می گرداند و بذات خود آن
 موجود را معدوم می نماید چه وجود بالذات نصیب حق است و
 پس و این موجودات کونیته بند و استقامت و مات اند پس
 عارف که حقیقت برین می باشد خط لا بر همه اینها کشیده همان
 بموجب کلامه وجود را بغیر مال لفظی تحت مختص بذات واحد حق
 دانسته است و از همه می بیند و بکنج نه جدیدی نشیند و از بار بار
 گزیده مجازیه روی گرداند و خود را بر آن بمشاهده و حده
 حق بگرداند **و جبهی للذی فطر السموات**
 و الارض

در بای خاطر ازاده تو خند و بسوی رنگ آمیزی شکوفه باغی گل
 مبین ناعن ان ضبط از دست اختیار تو نرو و صاحب انی
 که یاد در راه استقامت میگذارند بالکل دست از تمتع اینجا
 بر میدارند و خوشی را ناخوشی می شمارند و راحت را رنج می
 بندارند **رباعی** آنانکه درین باغ بعیرت دیدند و دلش
 شد نگر و می خندیدند و دامن امید پر کردند ز گل چون
 گل دامن ازین گلستان چیدند **ثالثه** معرفت و عرفان بالطبع دل
 را از گرفتاری باسوی الهی آزادی سازد و وجود اعتباری
 همه موجودات ممکنه را از نظر اعتباری اندازد و جاعل **مستحسن**
 موجود را بر طرف وجودیه او غالب می گرداند و بذات خود آن
 موجود را معدوم می نماید چه وجود بالذات نصیب حق است و
 پس و این موجودات کونیته بند و استقامت و مات اند پس
 عارف که حقیقت برین می باشد خط لا بر همه اینها کشیده همان
 بموجب کلامه وجود را بغیر مال لفظی تحت مختص بذات واحد حق
 دانسته است و از همه می بیند و بکنج نه جدیدی نشیند و از بار بار
 گزیده مجازیه روی گرداند و خود را بر آن بمشاهده و حده
 حق بگرداند **و جبهی للذی فطر السموات**
 و الارض

در بای خاطر ازاده تو خند و بسوی رنگ آمیزی شکوفه باغی گل
 مبین ناعن ان ضبط از دست اختیار تو نرو و صاحب انی
 که یاد در راه استقامت میگذارند بالکل دست از تمتع اینجا
 بر میدارند و خوشی را ناخوشی می شمارند و راحت را رنج می
 بندارند **رباعی** آنانکه درین باغ بعیرت دیدند و دلش
 شد نگر و می خندیدند و دامن امید پر کردند ز گل چون
 گل دامن ازین گلستان چیدند **ثالثه** معرفت و عرفان بالطبع دل
 را از گرفتاری باسوی الهی آزادی سازد و وجود اعتباری
 همه موجودات ممکنه را از نظر اعتباری اندازد و جاعل **مستحسن**
 موجود را بر طرف وجودیه او غالب می گرداند و بذات خود آن
 موجود را معدوم می نماید چه وجود بالذات نصیب حق است و
 پس و این موجودات کونیته بند و استقامت و مات اند پس
 عارف که حقیقت برین می باشد خط لا بر همه اینها کشیده همان
 بموجب کلامه وجود را بغیر مال لفظی تحت مختص بذات واحد حق
 دانسته است و از همه می بیند و بکنج نه جدیدی نشیند و از بار بار
 گزیده مجازیه روی گرداند و خود را بر آن بمشاهده و حده
 حق بگرداند **و جبهی للذی فطر السموات**
 و الارض

در بای خاطر ازاده تو خند و بسوی رنگ آمیزی شکوفه باغی گل
 مبین ناعن ان ضبط از دست اختیار تو نرو و صاحب انی
 که یاد در راه استقامت میگذارند بالکل دست از تمتع اینجا
 بر میدارند و خوشی را ناخوشی می شمارند و راحت را رنج می
 بندارند **رباعی** آنانکه درین باغ بعیرت دیدند و دلش
 شد نگر و می خندیدند و دامن امید پر کردند ز گل چون
 گل دامن ازین گلستان چیدند **ثالثه** معرفت و عرفان بالطبع دل
 را از گرفتاری باسوی الهی آزادی سازد و وجود اعتباری
 همه موجودات ممکنه را از نظر اعتباری اندازد و جاعل **مستحسن**
 موجود را بر طرف وجودیه او غالب می گرداند و بذات خود آن
 موجود را معدوم می نماید چه وجود بالذات نصیب حق است و
 پس و این موجودات کونیته بند و استقامت و مات اند پس
 عارف که حقیقت برین می باشد خط لا بر همه اینها کشیده همان
 بموجب کلامه وجود را بغیر مال لفظی تحت مختص بذات واحد حق
 دانسته است و از همه می بیند و بکنج نه جدیدی نشیند و از بار بار
 گزیده مجازیه روی گرداند و خود را بر آن بمشاهده و حده
 حق بگرداند **و جبهی للذی فطر السموات**
 و الارض

صفت بطن بزر با نهاد نام سجدی و صائب است و سدی
هر دو از میان غایت پس بوس این خیال خام در دل
بخش از خامی است و مال کامیانی این جهان فانی
ما کامی معاده بود و باش تو که بالعقل موجود در ذوق
می نماید بخش از افسانه برای آیندگان نیست و زیاده
از قصه گشتگان نه که بچنین افسانه مادرین غفلت
سراسر سماعت افروز خلق بود و حریفی از ان بگوشت کس
نمی پسند پس ماندن و ماندن افسانه چه اعتقاد
دارد و در آگاه این امور را کی بخاطر می آرد و را می
بکشد گشت خلق و نه تواند چه شد و نام تو پس از تو بزرگان
را ندانند چه شد و بخش از افسانه میست و سستی تو در ده
افسانه اگر بماند و در ماند چه شد و ناله تیر و آله که
جلالت زانیه و گریانی نفسیه اوست مقتضای ابدام
و نام بر کشی دیگر است و رحمت الهیه که رافه زانیه و
گرامت نفسیه است مقتضای ایجاد موجودات و موجب
ظهور بر ظهور است و باقصای همین جلال و جمال است
جماله ایجاد موجودات و استوار جلال اعدام نیست

تحت العزل

و این است که در این کتاب آمده است که هر که در این کتاب بخواند...

در این کتاب که در این دنیا
 در این کتاب که در این دنیا
 در این کتاب که در این دنیا
 در این کتاب که در این دنیا

این به از وجود شریف چنین روشن ضمیران می باشد و
 فیض باطن ایشان بزم جهانرا منور می دارد و باطن ایشان
 از نور حق الهی معمور و مضمی میبود و سوز و گداز اینها محبت
 لوجه الله را آب و تاب می بخشید و از اینها انانی نبود
 اگر چه رو فی سبیل الله می گردانده و حالت فنا می میسر می نمود
 که در شمع روشن در بزم حسن شعله در آید و از اشک
 گرم روی تو آب و تاب می دهد و درین مقام عارف تمام معرفت
 اصلا خود را در میان نمی بیند و مطلقا بوجود بشری
 عود نمی کند و امور موجوده بالفعل هم چون عالم
 خواب تبطش می آید و دریای وجود اعتباری
 این موجودات اعتباریه مانند سرانجامی منقطع
 آید و هیچ اصلا ظاهر نگشت بر ما به فی الواقعیم اینجا پادیده
 ایم خوابی و الله علیم خیر ناله خدا امید اند که این
 شخص مومنان مانند گلشن که کس صاف ست و به
 صفار و شناس همه با گشته و کدورت و ناصبای
 را در زمین نی گیند من این نسبت اما هر کس بر سبوت
 خود مرا می بیند و بطن خویش چون خود می بیند دارد

در این کتاب که در این دنیا
 در این کتاب که در این دنیا
 در این کتاب که در این دنیا
 در این کتاب که در این دنیا

در این کتاب که در این دنیا
 در این کتاب که در این دنیا
 در این کتاب که در این دنیا
 در این کتاب که در این دنیا

باید فحش و بی ادبی در روی او
و باران کلمات تیرا بر سر او
نیفتاد زیاد عافیت بخیزد
کلام زخمی انداخته و غرض از این

L

9A

[illegible]

و در این کتاب که در دسترس است و در این کتاب که در دسترس است

است در آدمی برای یک در پیش
 و این که در پیش است مسئله

دارد و این مایه همی با هر روز از نیکوترین رنگهای خوش بوی ترنمای می
بیشتر عطران از نیکوترین رنگهای خوش بوی ترنمای می

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

فیه حسیه ناله چنانچه ظهور مجلیات جمالیه وجود الهی موجب
الطهاره و ایجاد موجودات کونیة شده هم چنین حضور
لمعات جلالیه فیه غیر منافی باعث استنار و انقضاء مشهور
امکانیة شده و بر آن از مشایخ این معنی اهل عرفان را
آمد و شدی بنطری آید و بر زبان از مطالعه این امر ارباب ذوق
را طرقت و بقا و مینماید ای حضرت نور الانوار
مسل شاک و غر سلطانک پیشکش آفتاب اسم
النور تو مانده صبح همه روشن ضمیران پاک نفس رنگی
ماخته اند و سدا می و پایدانی خود را از جلوه پر داد و کرد
تو شسته اند مطلع از خود بر ظهور تو در دم برس
مرا رنگ و اگر صبح بود بر نفس مرا و لحظه لحظه از
دید معالمت و اسال در چمن سینه چون آینه این صا
دلان گل فوی از عبرت و حیرت می شاد غد و بر لطفی
ای همه نوسانان مخدات کونیة داغ ناره را مردک چشم
حقیقت بینشان می سازد تا با او موسر تماشای ملکوت
عالم تا سوت اینها را بفلفلت نیندازد و از جانب رفته
بر لحظه بشکوه دل داع نوی بدیل تا سوتی گلستان میواند

را بقدر استعداد و اهل
نیستند و خاص و عام
نمی دانند و از اقسام
حس ان سید است
حس انست و حق است
عزیز است صاحب
میرد و بر سر
خوش است و خوش
مستور است ظهور تو
حق است که تو را
راست است از حق
بر حق خدا کند که
بر اعم گذار دارد
المسلک که بر جبهه
عنصری من تمام و تقصیر

از زمین که در دهنش
دارد در دهنش
از زمین که در دهنش
دارد در دهنش
از زمین که در دهنش
دارد در دهنش

بند ساخته و خود بر خایندگان خود پرداخته بهر چه
 چو مرغ قفسه نمایانهای خلق کردند از برای خدا و نفس
 مرا به و این دارنده دلان اندیشه آینه و گذشته
 فارغبال نمی باشند و ضلالت ماضی مستقر بر دور
 سال این صاحب لالان کم می شود و در هیچ امر صلا
 پس و پیشی نمی کنند و بنسب و نقد بر دو عالم خشنه
 نه نه اندیشه گذشته و آینده فارغ می گمان بود
 جویشی نه و پیشی درین راه و با وجود این همه رسائی
 نام از راه و بهر صورت رسائی می باشند وجه جای نشا
 پس که با خود رسیدن و حقیقت خود را بخانه
 رسیدن هم حال خود را اندام فی الواقع نیز بنیان
 و رسیدگان این برگزیدگان معطل کوا بهم رسیده
 بسا آنکه بیگاه پدای در دنیا خوش نشاند و سر
 مرا الله ما عرفناك حق معرفتك وما عبدناك حق
 عبادتك ناله اخیند او تنی بسیار دانی بنده پرور
 بنده نواز بر کس تقدیر یافت خود بر جا دارد و جان
 پیشکش در حضور می آرد من نه که در رب

چو مرغ قفسه نمایانهای خلق کردند از برای خدا و نفس
 مرا به و این دارنده دلان اندیشه آینه و گذشته
 فارغبال نمی باشند و ضلالت ماضی مستقر بر دور
 سال این صاحب لالان کم می شود و در هیچ امر صلا
 پس و پیشی نمی کنند و بنسب و نقد بر دو عالم خشنه
 نه نه اندیشه گذشته و آینده فارغ می گمان بود
 جویشی نه و پیشی درین راه و با وجود این همه رسائی
 نام از راه و بهر صورت رسائی می باشند وجه جای نشا
 پس که با خود رسیدن و حقیقت خود را بخانه
 رسیدن هم حال خود را اندام فی الواقع نیز بنیان
 و رسیدگان این برگزیدگان معطل کوا بهم رسیده
 بسا آنکه بیگاه پدای در دنیا خوش نشاند و سر
 مرا الله ما عرفناك حق معرفتك وما عبدناك حق
 عبادتك ناله اخیند او تنی بسیار دانی بنده پرور
 بنده نواز بر کس تقدیر یافت خود بر جا دارد و جان
 پیشکش در حضور می آرد من نه که در رب

چو مرغ قفسه نمایانهای خلق کردند از برای خدا و نفس
 مرا به و این دارنده دلان اندیشه آینه و گذشته
 فارغبال نمی باشند و ضلالت ماضی مستقر بر دور
 سال این صاحب لالان کم می شود و در هیچ امر صلا
 پس و پیشی نمی کنند و بنسب و نقد بر دو عالم خشنه
 نه نه اندیشه گذشته و آینده فارغ می گمان بود
 جویشی نه و پیشی درین راه و با وجود این همه رسائی
 نام از راه و بهر صورت رسائی می باشند وجه جای نشا
 پس که با خود رسیدن و حقیقت خود را بخانه
 رسیدن هم حال خود را اندام فی الواقع نیز بنیان
 و رسیدگان این برگزیدگان معطل کوا بهم رسیده
 بسا آنکه بیگاه پدای در دنیا خوش نشاند و سر
 مرا الله ما عرفناك حق معرفتك وما عبدناك حق
 عبادتك ناله اخیند او تنی بسیار دانی بنده پرور
 بنده نواز بر کس تقدیر یافت خود بر جا دارد و جان
 پیشکش در حضور می آرد من نه که در رب

اگر محبت و عفو و غرض خواهی
 از آن می کنی که در این
 است پس چه بار از گناه
 است و اگر عدل و نیازی
 نوسد راه است پس
 عاشق هم بسیار است
 گریه عفو و غرض خواهی
 که بظن از عفو و غرض خواهی
 ولاده از گناه

عیبی می باید والا شخص حاضر است یا دمی کند و ذکر را
 توجه به بسوی غیر شاید و کرده ذکر کنی همچنان کس
 کرد آن که از تکلفی نمیشد و حضور اتم تغایر حجاب سر و
 در حالت شهود و مشاهده نیز برین حضور و آفرینی و
 بقای این صفت اخلاص است و زای ادراک و فهم
 است و برتر از گمان و دوم است ندانی و چون برسی
 نمائی **ب** یاد هم غیر از دراموشی نباشد شش ما
 بندش نزدیک از پس عقل و در اندیشه او هو اقرب
 من حبیب الی یومئذ ما له اگر کیفیت آدمیت و آری
 نفس نه زیبا نماند سر او اگر عفو و غرض خواهی
 و اما نماند لب کشا و اگر متولد کند در گوش است گفتار
 مساله لا عام لدا انما علمتنا نماند اگر طبیعت حیوان
 جو شش است در شش **یا کون الطعام لانا کون الطعام**
 افراد اگر حقیقت انسانیه بر اوج مان است علمه البیان
 را در براب و اگر جامعیت محمدیست الحال است
 بر صراط افلاک عظیم کند و در نسبت الحب قوت
 است کتب علی نفسه البیضاء در همه حال لازم گیر و غرض از

۱
 ۵۶
 که بظن از عفو و غرض خواهی
 ولاده از گناه
 ۱۵۰

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

منه و اینست که در این کتاب
در بیان این که هر کس که
در این راه باشد...

تعبیر می کند
و در این کتاب
در بیان این که
هر کس که در این
راه باشد...

و غیر از استغراق در مشاهد شوق الله لا اله الا الله
و صوفی رنگ دیگر بخاطر مندر و الله المستعان و علیه
السلام و اله و خدا اگر کار بسختی است پس بخت
لواحقی حسد در دست من است و تحت آن است که حسد
و اگر مدار بر عمل درین درگاه است همان حمایت حدیث
ما عبدناک حق عبادتک برای من شفاعت خواهد است
بشارت آیه ان الله یغفر الذنوب جمیعاً و آیه
وانت الغفور الرحیم و اله بر وقت مهت بر ترقی ظاهر و
باطن باید گماشت و هیچ گاه خود را از رجوع الی الله
مستغنی نباید داشت تا بر روز معاد قربت توختی و
ترا بد باشد و تو هم رسیدگی منتضای در زمین تر شد
که نه می آید وصول الی الله را تمام است و نه استعد
عالی است از را کوتاهی سلوک خود استام شده مدین
اتام نشوی و هیچ حالتی را مقام میباید از نا ارجح از وی
بر روز بگذر آن در ترقی باش و بای میست بلند را بخا
و خف مخراشش همین ماندگی تو سدر راه درین مسد
است و الا این میان نی بابان است و استوی یوم الله

و اینست که در این کتاب
در بیان این که
هر کس که در این
راه باشد...

نگاه دارد و خوشتر از تالیم فلوس کاری نه الرحم
معالی میر آرد و لطف سخن قبول اطرا نه
و عبارت آرائی ثلاثی المیرت جدا اگر حسن
معلم و فصل کسی می بود حق همانه امر فاقوا بسو
مثله نمی فرمود و ترویج کلام اهل قبول اناله
می فرماید و امداد تا میان رسول تا نبی جنود لم تروا
بهر حال کلام مربوطی و سخن دلگشایی بسیار زبان که باشد
حسن بیان و لغت را می باید بهر عنوان که بود احسن
الخالقین احسن السانی عطا فراید و باب علمناه من لدنا
و لغت و انما باید بر زبان من ترجم بیان حق است و بیان
کاشف آن معنی مطلق مطلع بر سر آن معنی مطلق
بود و زیبایان مایه جو خام است و انمی بر لغت باشد
زبان ما ناله الی صفت کمالی که در خوشنیده شده
و آنان دیده شده بی شک برای وجه است همین
آئینه در کار بود و بلا ریب بهر خلافت الله همین
حسیله منزه و ارحیات و علم و اراده و سمع و بصر
و کلام و قدرت و وسیع امکان و احواله همان بابت دار

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين المطهرين المعصومين
المجتهدين الميامين
المرسلين
وآلهم أجمعين

چند روز از دران قضاوتی
بود و در روزی که
از قضاوتی

۴۹
سید الغزالی
ایمانیه زری
از بر روی روزنامه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

صورتی نمود و چون الحاق کرد و مطلع الطائف اسرار مخفی گردد
از زبان ایشان گفت و عکس رمان رود و از حسن اعتبار
نمودمان این صورتی نمود و چون الحاق کرد و مطلع الطائف اسرار مخفی گردد

من این کتاب را به شما تقدیم می‌کنم
تا بدانید که من به شما علاقه دارم
و به شما احترام می‌گذارم
و به شما امید دارم
و به شما عشق دارم
و به شما احترام می‌گذارم
و به شما امید دارم
و به شما عشق دارم

استتراق در حضور و شهود حق و این کیفیت وجود هم
وجود بشریه که عبارت از حالت هوش و آفاق است
عود می کند و سالک باز مثل عوام بغفلت می رود
مشغول امور معیشت شود و متوجه نسبی دنیا گردد
اما وجود نفس که عبارت از استقراط جو اضافات اعتباریه
ست در نظر عارف و دوام نفسانی تام در مشایخ
حق سبحانه و عباد اثر او بالکل فانی شدن نفسانیه قار
ذاتاً و منفیه در حضور کی کیف ذات او تعالی و ایمان باز وجود
بشریه عود نمی کند و مثل عوام جایز نیست که صاحب
ان مقام بغفلت متوجه بطرف این اعتبارات اضافات شود
و مشغول بکار و بار دنیا و دنیا طلبانه گردد و در این
اگر هوش و آفاق است بسبب باشد و عطا و وجود می شود
حق تعالی است و از طرف او نیست که حدیث شریف بی اسم
ذی بی غیر است رزقنا الله و رزقنا الله و یا که هذا المقام
بصدق حبیب علیه الصلوٰه و السلام مطلع بدان که هرگز
نه او من باشد پذیرد و نشود که شکان ترا از وطن
ماله البس ممکن بی سر دیا که نوده و بار نخواهد بود

[illegible][illegible]

بکار تو خواهد آمد و روزیکه برده دلی گذرانده بسبب در خاک
 تیره ات معلوم خواهد شد پس باید که هر روز را در پیش
 شمعود حق تعالی چون شب بآسوده دلی بنام می
 و در شب از بیدار دلی مانند روز نور حضور او سبحانه
 منور ز نای و بالله التوفیق **و** دل اگر روشن
 بود در شب چو روز در کس نیست و در نه مثل شمع در روز
 است هم روز سیاه ناله آگاهی حق سبحانه که آنرا
 حضور و شهود هم می خوانند چون دوام می گیرد و استمرار
 می یابد و آن سالک را بهیم میرسد این زمان شاهانه
 دایمی نصیب می شود و غفلت بالکل از دل بر طرف می
 و حدیث هفت خلل اند از خطا می شود و در حالت خواب
 هم در آن غافل از یاد حق نمی باشد حدیث شریف عینی
 بنام و نایب لایب نام خبر از معین تمام می و در سعی و
 کوشش باید نمود و بیگانه از حفاظت باطن بود و
 نباید آسود و مواظبت مراقبات و نگاه داشتن ذکر
 و حضور باید فرمود و ما و ام وجهه الی الله پیدا شود
 و بانستوار آگاهی حق تعالی حاصل گردد و مع سلاست

من افقه...
 از این...
 در این...
 در این...

سبب...
 سبب...
 سبب...
 سبب...

۸۳
 دین...
 دین...
 دین...

۱۴۳
 دین...
 دین...
 دین...

کلمات...
 کلمات...
 کلمات...

[illegible]

طاعت میمیده اند و حال او را می بینم
 او را در سجده ای می بینم و نقش بسین با چو نگین نقش
 پایا است **قاله** باری اعتباری بر سر و انداخته
 و تراستحل این بار ساختند و هیچ وجه نمی توانی که
 این بار از سر بندازی و خود را در دنیا و عقبی این
 دوام را سازنی پس بهتر همین است که غافلانه در
 دنیا زندگی بسر میرود و عقبی دست ازین سرانگذا تا بعد
 عقبی به حال نشوی و زیر بار وجود با مال نگر دی و
 پیش خدا و رسول مینفعان باشی و روی سلامت
 بنا کنی **ندامت** خراش **فروغ** غافل
 در جهان کیسرای دای چنین مگذرد **سر** **المریان**
 بر سر تیرت افتاد **قاله** انبساط قلبی که
 سبب حضور و شهود او سبحانه بدو شود چندان
 یارش توان فهمید و عجز دلی که عقده گشایی
 تجلیات حق تعالی نباشد بینه طاعت و سبب
 باد و با **والا** قلب غافل در حین سگفته خون کل
 باشد که حقیقت بر مرده مسن و دل جاغل **الرحه**

زنجیر است الغزل

جمع ازق بود رنگی از دل
گرفتار ز ناله آب و دانه
ایون عالم دنیا همه سودا
ست متن بی باقی ماندن
دیر بماند ای بی وفا
زاد از دستان دور و دل
از اوقات ناله

۱۸۶
مردمانی از جاسوسان
وزود و در وقت موافق
شود و در میان
مراعات و در میان
کون و غایت و در میان
دینی است و در میان
بیان است و در میان

بیش از نیم فرساده است
دلت و دشت این روزگار
بنا بر این که در این روزگار
بنا بر این که در این روزگار
بنا بر این که در این روزگار

زنده است و در دست و در دل
شود جلوه کند منده یاری
بسیار ناله شد که در آخر عمر
پیری کوسنی نواز و بانگ حیل است
شد و نسیم قوی که از آمدن می وزد و گل
در موسم جوانی می شکفت موسم دیرانی
که در رسته قفس تمام شود و لعل که اگر چه از وقت
عنفوان شیطانی نام آورده گشته دل و جگر طرف
کشای دارد اما از آستانه آنروا با بر دل نهاده
ام و نظر مباحث و بهنگامی را بعل آفاده ام
خیال ملک گیری نیست شهرت و سنگامان را
چون عیانم من و اردو جهان رنگین با ناله ناله
بجایان تلقین مع شمع زندگی نمی ماند و مادام که یاران و
مخلصان صادق فراهم گردند حیات دامن می افتد
و اگر احیاناً بجزئی اتفاق این بر دوام را بخت آری
کرد باز جهان گرفتار در ویدانی گردید از اول
کار آخر الامر و در نظر او و به ام از ویدانی است

از غزل
و به ام از ویدانی است
و به ام از ویدانی است
و به ام از ویدانی است
و به ام از ویدانی است

دست بردارگر می باشد نشان بجه کارایده صبح مجلس
چندین دانه نخی نماید و در گاه آفتاب خاسته ایالی
سست و خافیه بپوشد پر و خالی و آخر کار توی زمین سستی
ست و این همه غبار از چهره اش رفتنی گشت
علیه فان و یبق وجهه رکاف و الحلا والا کرام
دوستان گشت جمع و زندگی باقی نماند از درد
مجلس گرم شد و گفتند مایه خواستیم ناله همه
ترقی را شنیدی در پیش تبت و بر صعود را بهوشی
همراه خویش هیچ محال امید ی درین چنین بالید
که آخر کجاک حسرت بر اثر گردیده و کدام روشن
بخشی درین انجمن چون شده سبک شد که نقدیانی
مانند شمع سرشته ایانزند غصه که بر کمانی از وکی
ست و در جهانی زانچه جانی است شریک
دارد ترقی ای احوال و جوغل زندگی کام نگیرد
چند آنکه منی با هم ناله الحسد اند که حق تعالی و خاطر
نبدگار خوشتر این بنده آواره خود را راه داده
و بر کسب بدین مهربان است و مرادوست می دارد

اینست که ای پسر عالم شناس که در این عالم گشتی
 از این عالم گشتی که در این عالم گشتی
 از این عالم گشتی که در این عالم گشتی
 از این عالم گشتی که در این عالم گشتی

ی کرد و والا زود است الضیعه و مقدره طریقه محمدی را
 روشن ترست و صدای سمعنا مندا ایندای
 لا ایمان گوش زو بر شبر **س** بر روی چشم
 و چونست به کوری و گری ز شبر و گوشت است
 من یهدی الله فلا مضل له و من یضله فلا
 هادی اه نهاله خاکساران کوی مسکات و معایت و
 گوشه گزینان کجج فقر و فراغت بر گزیر و انکشاف
 هوا و هوس و مسند نشینان صاحب سر را بنیاطی آرند
 و دام پابند دام حرص و طمع و گرفتار نفس نفس
 مال و جمع آن می بندارند و بلند تجمان و بوی آه
 بهت فطرت می فهمند و هوشیاران ظاهر بر ادواته دنیا
 دنی می شناسند و عالمی بدات این حقیقت شناس شریف
 نفسان خیال را نام جهان کسانند که جاده و ششم
 دنیا فانی و لذات طبعیه و نفسیه این جهان را از چشم
 اعتبار افکنده اند و بدل و جان ظاهر او باشند همان
 خدائی غنی خود را بنده اند و قلاوه بندی محال و این
 ارباب دنیا را از گردان طمع خویش گسسته اند و شسته

اینست که ای پسر عالم شناس که در این عالم گشتی
 از این عالم گشتی که در این عالم گشتی
 از این عالم گشتی که در این عالم گشتی
 از این عالم گشتی که در این عالم گشتی

اینست که ای پسر عالم شناس که در این عالم گشتی
 از این عالم گشتی که در این عالم گشتی
 از این عالم گشتی که در این عالم گشتی
 از این عالم گشتی که در این عالم گشتی

وَجْهَهُ إِلَهُهُ

[illegible]

وای عجب سحر و جادوی که در این عالم است
وای عجب قدرت و کرمی که در این عالم است
وای عجب کرم و جادوی که در این عالم است
وای عجب قدرت و کرمی که در این عالم است

برداشتیم چشم چون ز گیس ز مردم بکلام برداشتیم
مالک متوج در یابی نواد و موس صفای باطن را تیره
هی سازد و جوش آتش طمع و حرص در شکین دل
خسلسل می اندازد و کوه متکین و قناعت بر مقام
اطمینان و استقامت می نشاند و سکون خاطر
و حضور حق آینه دل را منور می گرداند و مطلع موج
در یابی موس انجام رسیده است و گرشود این
آساکن تخت آئینه است و این گردش زنگ تویم
فتست که بصورت گردش ایام نظری آید و در اینجا
خاطری نباید و در اندیشه رنج و سعادت و محسوسات
و در نفوذ شبنم و دوشنبه می اندازد و الا کل یوم
یوم الله همه گردش زنگ تویم گردش ایام شده
ورنه کی فرقی میان شبنم و آئینه است و فرام
آوردن اسباب و نیوید از بافتن اوگان
اسباب را هیچ ضرورت نیست که مسبب کار باز
حکار و بار این خلک را این را با نوسط اسباب
بسیر انجام می نماید و این یکبار این را می چرخد

اسم افضل او سبحانه است و من یضلله فلا هادی له
پس با تفضل این بر دو اسم متضاد بر ساطعین
بازی کفر و تمسکین است و مومنین را کفر و
مخلصین و منافقین که بمنزله مهرهای طرفین است با
هم دیگر می شکند و از هیچ طرف بازی یافتن نشود
و گاهی جانب اینست و از طرف ضلالت غالب می شود
و گاهی بد ضلالت برگشته است و ارجح می گردد و فلک
دوار همیشه در اطراف زمین لیس و بخار ظلمت و نور کفر
و دین ناچارست و احتیاج بدست پروردگار و کلام
شاء الله لعلم امه و احد قور و ساء و اولک مردم
نزد افع کفر و ایمان نه ایست و در دلی و حجتان و انگیزه
نزد بس حسن بر عیایت **تالیه** کلام بر شخص از مقام
او خبری دهد و قهر و خشم بر کس از مرتبه او
اطلاع می بخشد و سخن اهل حق خود شاید حال
ایشان است و بر کلام ایشان دال بر کمال ایشان
و تحسین و غیر تحسین کسی کاری ندارند که خود آنچه
حق نیست تالیه نمی نگارند فهمیدن کلام چنین عزیزان

و در این باره که در این کتاب مذکور است و در این باره که در این کتاب مذکور است و در این باره که در این کتاب مذکور است

بسیار نمی شود و در بانی از گرفتاری اعتبارات خود
 لی از شوق در شهود حق حاصل نمی گردد و
 سوار گشت می شود که این دریای بی پایان
 غیر از خود نمی آید و ساحلها مثال خواجه یسار
 بسین دنیاوی که بیش از اصفاث احلام نو و چین
 ویدم و نعمات فی اصول و عادی ما و من که زیاده از خواه
 عیام نبود از برکشیدیم اکنون بغایت الهی گویش
 بر او از صدای که گفتیم العز و سیم و ما اند شمع
 گاهی یک دو نفس در فانوس تن مجوسیم حق کمالی خاتم
 بالحب گرداند و طالع دنیا که بهیچانی آید و
 دیده نام من و دار جهان نامی قدری سید ما
 و سر بلند ی درین خاکه آن دلک نشان بلند است
 با استقامت راز با است و کبر یاد مکان سر
 امتحان نصیحت و سنگان با غنا نیست تمته چون
 کوه سرب می می زیدم که اینجا با بی بدامن خود
 بعدی کشیده ام من عزیزم فتح دامن طمع مثال
 پس به قدری و بیش باعث افتد در آید

و در این باره که در این کتاب مذکور است و در این باره که در این کتاب مذکور است و در این باره که در این کتاب مذکور است

و در این باره که در این کتاب مذکور است و در این باره که در این کتاب مذکور است و در این باره که در این کتاب مذکور است

مجموعه کتب و دست نوشته های
 در کتابخانه و در دست
 داده که اول...

او شکسته حالی قهر موجب درسی کاره و ذوق بسیار
 جمعیت است و جمع اسباب نتایج نیست
 و در پیش را باید که بحالت فقر و فاقه خود بنهادر
 و هر چه از قسم تنوع بدست آید همان وقت بحاضر
 من باید که ترقی ظاهر و باطن او درین است و مناسبت
 گذران در پیش همین **فرد** از چشمه قرار
 خورد و خنک نمایم پتی رنگی من سبز کند برگ
 بر **انال** که در دشت حال در دنیا ورق گردان
 و مشر زنگی است و دوره ماه و سال در بجا پر کار
 محل است محول اهل حل سلطانة داخلی
 بجای که ما را می گرداند همان بسوی خوش می خواند و از
 مقامی مقامی که میسر داند همان نزد خود می رساند
قَالَ اللَّهُ تَرْجِعُ الْأُمُورَ كُلَّهَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ
 کرد شمع باشد برای دوست چون قندیس پیر طر
 مردم بسوی او روانم کرده اند **انال** زلفین دستان
 گلشن وحدت مانند گل از غم روزگار جگر خون نکرده
 اند بلکه بروضع جبرسان می خندند و در ریش از

که چه گفتند و مانند جاده
 دیگر کرده و از او برادر
 آورده باب رهنمایی
 صورت حالش را حاضر انقش
 ۱۰۳
 رنج و شوق
 استوار است و کمان
 در این راه بی یمن
 بر آه آن بی یمن
 در این راه بی یمن
 در این راه بی یمن

و در این راه بی یمن
 در این راه بی یمن
 در این راه بی یمن
 در این راه بی یمن

می بیند ایامه وقت بلان توجه بارگاه الوهیت می بیند
 و از باوه ظهور حضور و شهود حق مستند و اگر
 بهیچگاه نظار از جای خود بر نمی خیزد
 در پناه فقره الی الله است از سویی می اگر ز نظر
 بود جو نور نظر در اسفربطن : بخانه ماند مدام و
 نهی بخانه نماند **ناله** تن پروری که تحقیق خود
 پرست است از حق پرست باز می آید و نفس
 شکنی که علامت درستی ایمان است
 باین رحمت و هدایت می بارد پس اگر در از
 طرف خود بریداری سر **حق** و شهود حق
 بدست نیاری و افعالی شدنی مقرب **بار** و برادر
 نگردی **خروج خواسته** آید و در راه فنا
 گامی زخم پذیرد **دل بر خاسته** از خود عسائی
نخواست و **الی الله الفشور ناله** آفتاب فلک
 ایامه ت تعالی نشانه در شعبان نور ظهور خود از
 نظرات مستحق شده و هو الطاهر و الباطن و
 در بر ایامه است موجودات کونه بر تو حال با

۹۰

الشيخ محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد الله

در است طبعان با استقامت اگر چه پر دم بسوی
 نفت نامی تا ز نذلسکن از جانمیر و نذ **مقطع** جمع
 در و درین بزم گریه سوخت ولی در فرود کرد و سر خود
 نه باز جابر داشت **ناله** حقیقت شناسان مشاهد
 مشهودات محسوسه اوراک معانی معقوله می نماید
 در و شصتیران از معانیه مرئیات آفاقیه دریافت
 امورات نفسیه می فرمایند پس بر آن از ویدین تغییر
 حال موجودات ابعالم فانی ثنی بقای خود باید پردو
 بروقت از رویت فانی بنی نوع خویش موت خود
 را در نظر باید آورد تا با باشد که عبرت و توبت میسر آید
اصلاح حال و نمایه ضرورت و خصال جمع در آنگهی که
 خود مشر و آکنی به تودران چنین بدست که خصال
 نشود و ناکنی **ناله** طبع قایم از اصل می باشد و
 عکس ظاهر از شخص مینود اگر اصل نبود می نظر باب
 قسام چه طور کشودنی و اگر شخص نبودی عکس حسیان
 ظهور نمودی پس ممان بسته اعتبار می مصنوعات
 و ال بسته حقیقی صانع است و این وجود **طبع**

در است طبعان با استقامت اگر چه پر دم بسوی
 نفت نامی تا ز نذلسکن از جانمیر و نذ **مقطع** جمع
 در و درین بزم گریه سوخت ولی در فرود کرد و سر خود
 نه باز جابر داشت **ناله** حقیقت شناسان مشاهد
 مشهودات محسوسه اوراک معانی معقوله می نماید
 در و شصتیران از معانیه مرئیات آفاقیه دریافت
 امورات نفسیه می فرمایند پس بر آن از ویدین تغییر
 حال موجودات ابعالم فانی ثنی بقای خود باید پردو
 بروقت از رویت فانی بنی نوع خویش موت خود
 را در نظر باید آورد تا با باشد که عبرت و توبت میسر آید
اصلاح حال و نمایه ضرورت و خصال جمع در آنگهی که
 خود مشر و آکنی به تودران چنین بدست که خصال
 نشود و ناکنی **ناله** طبع قایم از اصل می باشد و
 عکس ظاهر از شخص مینود اگر اصل نبود می نظر باب
 قسام چه طور کشودنی و اگر شخص نبودی عکس حسیان
 ظهور نمودی پس ممان بسته اعتبار می مصنوعات
 و ال بسته حقیقی صانع است و این وجود **طبع**

در است طبعان با استقامت اگر چه پر دم بسوی
 نفت نامی تا ز نذلسکن از جانمیر و نذ **مقطع** جمع
 در و درین بزم گریه سوخت ولی در فرود کرد و سر خود
 نه باز جابر داشت **ناله** حقیقت شناسان مشاهد
 مشهودات محسوسه اوراک معانی معقوله می نماید
 در و شصتیران از معانیه مرئیات آفاقیه دریافت
 امورات نفسیه می فرمایند پس بر آن از ویدین تغییر
 حال موجودات ابعالم فانی ثنی بقای خود باید پردو
 بروقت از رویت فانی بنی نوع خویش موت خود
 را در نظر باید آورد تا با باشد که عبرت و توبت میسر آید
اصلاح حال و نمایه ضرورت و خصال جمع در آنگهی که
 خود مشر و آکنی به تودران چنین بدست که خصال
 نشود و ناکنی **ناله** طبع قایم از اصل می باشد و
 عکس ظاهر از شخص مینود اگر اصل نبود می نظر باب
 قسام چه طور کشودنی و اگر شخص نبودی عکس حسیان
 ظهور نمودی پس ممان بسته اعتبار می مصنوعات
 و ال بسته حقیقی صانع است و این وجود **طبع**

سند و در سر بیان حال دل شکسته چون
 ای باران من ببار بر این دل شکسته
 که در این دل شکسته رفته و رفته
 ای باران من ببار بر این دل شکسته

مخلوقات شاهد وجود حق خالق و در جوار
 عکس از تو سلوه ما بوده ایم ما که تو نبوده ز کجا بوده
 ای هم ناله الهی دل شکسته را دست از حمایت
 هست و عجب هسته را پستی از غایت تو آرام
 نوی و درین داین را همیشه محکم و حسیست دار
 داین بنده ناکاره را بر حالت ناکارگی خوش
 بگذر بیشتر اخت را اختیار است و کار کار تو
 و در راه عشق مرا سخت مشکل افتاد است
 که دل شکسته ام و کار بادل افتاد است
 محبتی که برای دنیا باشد موجب رسوائی است
 و محبتی که برای خدا بود مشعل افروز زنجیر است
 و فی الحقیقت برد و غریب از برق خرمن سوز و سیر
 جان دور نیست و گفت و شنود محبت پیشگان
 جداست و واقف اسرار ایشان خدا فرود
 حسن نظر نیست را بسبانی دیگر است و مردان
 چشم را از حجاز بانی دیگر است ناله آتش محبت
 چون می افروزد و بر چه بر محبوب است همه می افروزد

دگر در سر بیان حال دل شکسته
 ای باران من ببار بر این دل شکسته
 که در این دل شکسته رفته و رفته
 ای باران من ببار بر این دل شکسته
 ۱۱۲
 ای باران من ببار بر این دل شکسته
 که در این دل شکسته رفته و رفته
 ای باران من ببار بر این دل شکسته
 ۱۱۱

و در این دل شکسته رفته و رفته
 ای باران من ببار بر این دل شکسته
 که در این دل شکسته رفته و رفته
 ای باران من ببار بر این دل شکسته

مجلس اول

[illegible]

از این که در این کتاب آمده است که هر که در این کتاب بخواند...

و در این کتاب آمده است که هر که در این کتاب بخواند...
نقش است **ناله** نغمه جهان عجب یاقینست
که چشم عبرت باید دید و دم نباید زد و زان دنیا
گرفته از ایست که تا مقدر و دست از ان باید
کشید و گرفتار ان نباید شد و صفا باطنی
اگر می خواهی باب بحث و تفکر بدل کن و جمعیت
لی اگر می جوی بر سو خیزشاده و وجه الت
منشاستد ار شدار و غافلانه برگزدم میا
ف و رسو آئین پیش رو نیست
این محفل جای دم زدن نیست ناله
چنین که ذوات عالم و نهانی الحقیقت خرس
در هیچ نیست اما در نظر ابرینان بعباب
و اب می باشد که سبب احتساب را مل
ان می شوند و اگر چه معاملات اهل نوادر صل
غیر از هیچ در هیچ نه بسکن و نگاه محجوبان
طرف فتح باب بطریقی آید که ناچار نشوی
ان سبب و ندیش چشم عبرت و اعل ناکشود

از این که در این کتاب آمده است که هر که در این کتاب بخواند...
نقش است **ناله** نغمه جهان عجب یاقینست
که چشم عبرت باید دید و دم نباید زد و زان دنیا
گرفته از ایست که تا مقدر و دست از ان باید
کشید و گرفتار ان نباید شد و صفا باطنی
اگر می خواهی باب بحث و تفکر بدل کن و جمعیت
لی اگر می جوی بر سو خیزشاده و وجه الت
منشاستد ار شدار و غافلانه برگزدم میا
ف و رسو آئین پیش رو نیست
این محفل جای دم زدن نیست ناله
چنین که ذوات عالم و نهانی الحقیقت خرس
در هیچ نیست اما در نظر ابرینان بعباب
و اب می باشد که سبب احتساب را مل
ان می شوند و اگر چه معاملات اهل نوادر صل
غیر از هیچ در هیچ نه بسکن و نگاه محجوبان
طرف فتح باب بطریقی آید که ناچار نشوی
ان سبب و ندیش چشم عبرت و اعل ناکشود

از این که در این کتاب آمده است که هر که در این کتاب بخواند...

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

از این کتاب در این صنف

[illegible]

و کیفیت غنا و کبریا و حالت قربت حق تعالی را
و راهی در دگری از سلاطین و اماران می رود و می بیند
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ باب الایمیری شوند و در حق که توابع
و لواحق بسیار دارند اما اصل او حق تعالی است
اعنسان می آرند و در وازه حق را نمی گذارند
لَهُ يَحْيِي الْمَوْتُومَاتِ و در باب نوورد
اکه دیدم در این باب می نماید و یا الله
مُؤَيِّدُ قُلُوبِ الْعَالَمِينَ فلک دوار مانند دایره
یکار از بس محط در بند ساخته و از طرفی
لمفتن انگیزی افزاخته و بمانده صعود الی الله
رواغت و حضرت انسان مرحوم را در زلفار
نوناگون انداخته و این طایفه کسی از هیچ راه
نمی تواند که بمقر اصلی خود برسد و در شبانه
سرت و معیت حق سبحانه و تعالی نماید مگر بهین
یک راه پنهان باطنی و طریق خفی قلبی مسلک
ست اگر خدا فصل نماید و در این سرالشیما
و صحبت صاحب دل رساند و از تن مهر بسوی

و در این باب می نماید و یا الله
مؤید قلوب العالمین
فلک دوار مانند دایره
یکار از بس محط در بند ساخته و از طرفی
لمفتن انگیزی افزاخته و بمانده صعود الی الله
رواغت و حضرت انسان مرحوم را در زلفار
نوناگون انداخته و این طایفه کسی از هیچ راه
نمی تواند که بمقر اصلی خود برسد و در شبانه
سرت و معیت حق سبحانه و تعالی نماید مگر بهین
یک راه پنهان باطنی و طریق خفی قلبی مسلک
ست اگر خدا فصل نماید و در این سرالشیما
و صحبت صاحب دل رساند و از تن مهر بسوی

۱۱۹

۱۱۹

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

و بعد از این که
در این کتاب
مباحثی را
در بیان
حکمت انوار
مقدس
در بیان
حکمت انوار
مقدس
در بیان
حکمت انوار
مقدس

در این کتاب و گامی بسوی خود نشاء اتم و با آنکه
بسمه نام را می رسد از من خود را منب الهم و خود
مسخ نمی فهمیم با و خود که جمله را می فهمانم و علم است
گاه گاه فی الجمله معلوم خودم می گرداند منشأ
ان محصل است و مشکلی که ام در خاطر مرسوب
می ماند در نظر دیگران محصل است باید دید که این
معامله از چه کار و شس ارد و وقت مردن
چگونه دارد و ماند اثبت بعد از
حسرت و سنگام دیدنی که مرار و مکار شده و الله
الهادی و علیه اعتمادی و مالک صاحب نظران
مستبقت بین را کثرت دوریه این موجودات
اعتباریه تراجم شده و حدت حقیقه و آیه
تعالی و تقدست نمی شود و برده که مقتضات
آن نور مطلق را از نگاه ایشان مستور نموده
و اگر مقتضای بشریت کافی بود و این غیبات
سازش خود حق منکر و در بزرگ پرده ای که
میباشد که با این مانع مشاهده نمی شود بلکه

مورثه از انوار
در خاکستر نفسی
که در کمال حق
و نادر شعله جانسوزی
افسر در خسته صدق
رسول الله صدق
الله علی ما

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

سوزن هر برده تعلقی که پیش از خود را از آن برون
 و داند و با وجود که او را انواع ملبوسات متعلقات
 و لواحق پوشانند صاف از آن عازادانه گذرانند

و جو سوزن جامه عریانی بر فامش زینست
 که گواستنبین بکست از پیر این افشانند
 ناله مرتب تومس مقام دیدست نه جای گفت و شنید
 صحبت سکوت رونق افزای مجلس موجدان معنی
 است و بحث من و تو در خلوت گاه وحدت لایعنی
 لطف صحبت اتحاد و یکدلی هر وقت منظر درار
 ورد و بدل قشریانه را با بل قشر بسیار
 مطلب نوحه لطیف است لیک لطف بیان من و تو
 قوی بر د ناله سوخته جانان آتش عشق و محبت
 را که از دل مانده شراب سیراب آب می گرداند
 و روشن دلان نور انیس و الفت را بهر سینه
 مثل شمع پیوسته می گریاند و سوزد
 که دست عرق آب مرا جان سوخته و زارم
 جو شمع دیده گریان سوخته ناله علم قلب مکن

بودند و چون ناله ای از آن می شنیدند
 در سینه ای می زدند و می گفتند
 که این ناله را از کجاست می شنیدیم
 و می گفتند که این ناله را از کجاست می شنیدیم

FOR

۱۲۹
 خانی که از نقشه خود
 خود را ضبط نمود
 و از سر آنی که
 نوشتند و معانی از موانع
 آنرا از سر و آما را از سر
 را از سر و آما را از سر

۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

مبعوث شدن بحرم
صادق علیه الصلاه
و السلام و موجود گشتن

و ما شد که مجرای است
نمای طرف مجرای است
برای است
۱۳۰
فصل

و نهنگان این دریا
از گوشت و پستانداری
دری غنای مستکسار
و نهنگان این دریا

و اسناد و اسرار
و اسرار و اسناد

ما ندن باطراف اجاست و هر دم همان سومی دود
نظم بقوت در یافتن و در یافتن خود سعی نماید
و نگاه بر قدرت رسیدن و رسیدن خویش بجهت
و سر و دل از دست بر نمی دارد و چون
باز وی خود نمی بیند ناله آه آه که کس اطلعا

دیدار از راه طلب بار ماندن مقصد می بجای خوش
بند ماندند و خود را آن منزل مقصود رسانیدند
و چشم حیرانی که گشودند با مالی دیگر این نمودند و
رفته آنقدر فرستودند که گویا نمودند و حاجت غرت
آسودند و مبادی جامی که می باستیت نه نمودند

فرد مثل نقشه م اندر ره نظاره او ای
با چشم که با خاک برابر گردید ناله مشایده و
دایمی اگر چه حاصل بود اما باز مراقبه هر روزه
هم هر صبح و شام ضرورت تا فیض طریقه بطور معمول
بزرگان خود جاری باد و باب ارشاد نیکو گردد

در رسم توحید و حلقه قائم ماند و سر رشته ضبط اوقاف
خوشتر نیز از دست نبرد و مار مار بفرستد

وَاللَّهُ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

بنده اگر چه مدام در حضوریت لکن مجرا و سلام
ظاہری ہم ضرورت است و فرزند لکثیر دین پرور
ضرورت است ضرورت مصحف و دیو حجب که
از برگردید تا که خلقت تا کاره من عجب بخفته
روزگار واقع شده خدا داد که چه سودا در
دماغ مجیده و الا بقی من خود را تا کجا کشیده که
نه شاهی را پیش من اعتبار است و نه درویشی
نزد من کاری و فرزند هیچ جا سرفرو نمی آید
تاج باشد و مگر کلاه بود تا که عشق عالم مجاز
مرضیت جانگد از علاج این مہین اختر از آواز
صحت ما بہ المرض است و برین از ملاقات او
حق قدر که کرده آید و ترک دید و دید مطلقا
و تصور معائب و مقصودهای مان کار بر وقت و
تفعل آرام فارغیالی از ترک چنین وسوس
و مہینہ ہرزمان و در خیال او روشن نموی ما
و کج فہمی ما و در سببهای استخاض کہ موجب
ان برین می شوند بر ساعت کہ از تدارک

المغزى

فقره

خاست و رفتی دل

میں نے اس کو دیکھا ہے

بسم الله الرحمن الرحيم

۱-۲-۳-۴-۵-۶-۷-۸-۹-۱۰-۱۱-۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴-۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰

محرم الحرام ۱۲۸۵

بسم الله الرحمن الرحيم

لَا يَكُونُ رَأْيًا

677

زدن کثرت ملاقات و تسلی بخش از دیدار زیاد
 این مرض شدت پیدا می کند و آخر کار می کشد هر چند
 که بر اهل معاد این سخن منتهایت گران نخواهد شد
 و مرا سخت بدرد خود خوانم فهمید و حال آنکه
 من دیده و فهمیده می گویم که گفته اند من طلب
 به مردی پیش کار آرموده برو **والله هو مقلب**
القلوب و در دیرینه آوانی کن
 مرض عشق را دو اکینست **ناله** در وقت آن که
 جوانان را می بینند حال ایشان چون زلف
 جوان بر قدرش کسند ترخوشتر باشد و بر شای
 حالی ایشان رونق افزای جمال با کمال ایشان میسر
 جمعت یکی را بر وقت لحن طایر داشت و سرشته
 گذران فقرانه را از زلف نباید گذاشت **و**
 زینتم در کسوت فقرست چون زلف بتان **لطیف**
 حاصل می شود اندر برش نی مرا **ناله** دنا جا
 اند و غماکی نیست نه مقام خوشی و بیایکی حسرت عمری
 بر آید نمود و بنگاه غافلانه نرساید آسود اندک

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

از انظار بس جان سلطان می کرد و از انظار
و از انظار بس جان سلطان می کرد و از انظار

از درخت خوش بر می آیم و مار و پود و هوا و بوس
ستاری تو کل گشته ایم و مسبل بر و مثل
و یانمی نمایم شاید که هوا از در ما دیده بغیر غایه نصف
داری و مار از در خوش بر نمی آری فرد
از در ما آمده شاید که سر یا بر استناید ما
ماله های دل وانی دل که دل هم مسبل در صحرای
محبت بطوری از ما غبارفت که آواز با ایش
کشد نشنید و خاطر فاتر ماضعفا ز صدمه الفت
به خجسته شکست که صدای شکستش تا گوشش کس
رسد **وَاللّٰهُ عَلَیْمٌ بِمَا فِی الصُّدُورِ** فرد
دل ز خود رفت آنگهان کما و از بای برخواست
ای باطل که شکست و صدای برخواست
ماله خسترا به دنیا عجب وادی نامراد نیست که
که با ناموران ذی شان جهان ویرین با بان
گم گردیدند که اصلا نام و نشان آنها نیست
و سحر جانی طرفه مکانی نمی آمان است که شمار
مندانستان کامران آنقدر از بخا خریدند که مطلق

و اما در این کتاب که در بیان
تاریخ و احوال و عیال و عیال و عیال

مجلس بیستم

مجلس اول

سپناه نالکی فرصت زندگی را در دست نماند
شکازی و تاجند و حسبت بجوی آب خود
بجاه ملاکت اندازی دست از تلاش نگذران
بر دوازدهم بر تحصیل ز ادوات آخرت گماشت
لنذکف برود و در آن موت نزدیک می شود
دم فرصت دینی بر باد از هر دم آلی پذیرد
فراموشی در یاد دل نماند و در دوزخ اگر
بنیوایی در عشق مجازی مجو که سراسر درد
ست و این مجاز را نقطه الحقیقت گو که آن مجاز
دیگر است اعنی مجازی که نقطه الحقیقت است محبت
پرست ز گرفتاری این که همان غفلت خمیر
فرود در دسرافز و داز عشق تبان در د
من می خواستم در دلی و الله المادی الی
الضراط المستقیم که گنجینه گفت گفتها محفیا
اگر بذات خود جانی بود همان قسم بدام و همان
خانه غیب مقفل است اما بموجب الحقیقت
این معرفت اقتضا از ظهورات اسماء

پناه نالی و صبر و نذکی را در پناه نالی
 سازای و نایب و در صفت مجوی آب خود
 بجاه بلاکت اندازی دست از تلاش آب زبان
 بر دوازدهم بر محسب ز ادوات گمان
 لذت برد و دوران موت نزدیک می شود
 دم فرصت دینی بر باد از بهر دم لای پلنگ
 زان پیش در یاد نانی ناله در و دل اگر
 بنوای در عشق مجازی مجو که سراسر در
 ست و این مجاز را نقطه الحقیقت گو که آن مجاز
 دیگر است اعنی مجاز که نقطه الحقیقت است محبت
 برست ز گرفتاری این که نشان غفلت خمیر
 فرو در در سراز و از عشق تیان در
 من می خواسته در دلی والله الهادی الی
 القراط المستقیم که گنجینه گفت گنجینه محفیا
 اگر ذات خود جابحه بود همان قسم بدام دستان
 خانه غیب مقفل است اما بموجب الحقیقت
 این اعتراف اقصای ظهورات انسانی

این مجرم نماند سباه نگه شما که عجب لغو باز است به نوازی
 دید و بر کمال رحمت رحیم خود نظر فرما که این را و از
 ان ذات سنت و دبدبه و دانسته خواهی بخشید و
 بلبند او از هر گرد رحمت تو از گناه من بکشد نام
 تو روشن چون نگین روی سباه من ناله ازادی
 اگر می خواهی گرفتار اسباب دنیا مشو و باس
 حرمت درویشی اگر داری بخانه اغنیا
 برو که جمیع اسباب درویش را بریشان
 دل مسگر داند و حاجب او دیدن خاک
 ذلت می نشاند پس بر قدر که توانی قطع تعلقات
 دنیوی ساز و بار مال و مهتاع را از سر
 خود بینداز **فرو** در د ازادی
 است و سپه گری و دره بار آنکه باز
 خود است ناله چون سیاهی از بهر هفت
 خضاب کرد و در حاجب
 باید بد ارک آنکه نه
 پس بناید و بعد چندی

این مجرم نماند سباه نگه شما که عجب لغو باز است به نوازی
 دید و بر کمال رحمت رحیم خود نظر فرما که این را و از
 ان ذات سنت و دبدبه و دانسته خواهی بخشید و
 بلبند او از هر گرد رحمت تو از گناه من بکشد نام
 تو روشن چون نگین روی سباه من ناله ازادی
 اگر می خواهی گرفتار اسباب دنیا مشو و باس
 حرمت درویشی اگر داری بخانه اغنیا
 برو که جمیع اسباب درویش را بریشان
 دل مسگر داند و حاجب او دیدن خاک
 ذلت می نشاند پس بر قدر که توانی قطع تعلقات
 دنیوی ساز و بار مال و مهتاع را از سر
 خود بینداز **فرو** در د ازادی
 است و سپه گری و دره بار آنکه باز
 خود است ناله چون سیاهی از بهر هفت
 خضاب کرد و در حاجب
 باید بد ارک آنکه نه
 پس بناید و بعد چندی

۱۳۹

اه

[illegible]

四

7

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

می افزاید و عزت صاحبان سخن سست
مجموع خاموش رو سپاه بود ناله دلها شکور
تا کین اثری نکر معلوم شد که سخت تر از کوه سپاه
بخت کو آشد قسوه زیرا که از ناله کردن و کسار
از آن طرف هم صدای آید پس درین سبکدلان اگر ایضا
هم تاثیر نماید که صدای نخستین را از ناله با طره است
از چشم عبرت بازند البته بدتر از کوه سپاه بود
ان منها لما يَفْجُرُ مِنْهُ الْاَنْهَارُ و ان منها لما يَسْقُوتُ
فَيُخْرِجُ مِنْهُ الْمَاءُ و اگر من بگردم آنچنین ناله با کوه سپاه
بجز باره باره می شد از تاثیر آن آنست که است
خاشعاً متصدِّعاً من خشية الله و تلك لامثال نصيبه
للسَّاسِ لَكُمْ تَفَكَّرُوا و
و دواي کسیکه بنده کلمه اذان
لا يسمعون بها در گوش و پرده و کلمه قلوب
لا يفقهون بها بر روی هوش و انی افسوس
که تو ناله های مرا بگوشت دل نشنیدی و نهمز
سنتی رسیدی فرد ناله ام هیچ اثر نکرد برا

می آید و عزت صاحب بان سخن است
 از جمع خاموش و سباه بود ناله دلها نگوید
 تا این اثری نکر معلوم شد که سخت تر از کوه سار
 بخت کو آشد قسوه زیرا که از ناله کردن و گریه
 از این طرف هم صدای آید پس در سنگه لان اگر ایضا
 هم تاثیر نماید که صدای نخستین را از ناله اطره است
 از چشم عبرت بازند البته بدتر از کوه سار است
 اِنْ مِنْهَا لَمْ يَنْجُ مِنْهُ الْاَنْهَارُ وَاِنْ مِنْهَا لَمْ يَنْجُ
 مِّنْهُ الْمَاءُ وَاِنْ مِنْ يَدَيْهِ لَمْ يَخْصِفْ
 عَنْهُمْ اَصْفَادُ السَّمٰوٰتِ وَالتَّرٰثِيْمِ اَلَا هُوَ
 الْغَفُوْرُ الرَّحِيْمُ
 تا شعاع متصد عالم خشیه الله و تلك لا مثال تضربه
 للباس لکم تفکیر و
 لا یسمعون بها در گوش و پرده و لکم قلوب
 لا یفقهون بها بر روی پوش و اینی افسوس
 که تو ناله های مرا بگوش دل نشنیدی و نهنز
 سخن رسیدی فریاد ناله ام هیچ اثر نکرد از

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطاهر المنيب الوهاب
الذي بعثه في هذه الامة
مبعوثا رحمة وبركة
للعالمين

از صاحبان این
کتاب است که در این
کتاب در بیان
حقیقت عشق و محبت
و در بیان
آثار و احوال
عاشقان و معشوقین
و در بیان
درجات و منازل
عشق و محبت
و در بیان
درجات و منازل
عشق و محبت

۱۲۵
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطاهر المنيب الوهاب
الذي بعثه في هذه الامة
مبعوثا رحمة وبركة
للعالمين

رسوایی پدید ازین هیچ نگویی ما را ناله آدمی برآید
که از راه شوق و طلب عاشقانه خویش دریافت کنی
ز ایت حق سبحانه که معشوق حقیقی هست می شود و متوجه
که انی برده جمال با کمال او را مشاهده نماید و حجاب
اضافات و اعتبارات را با الکل از میان بردارد و
وصل عریانی بدست آورد از ان زیاده تر حجاب
حجاب می افزاید و باز معشوقش در جوش می آید
و محال است که از راه حبست و جوی عاشق با وصل
معشوق کشاید لیکن الحمد لله و المنة که بهر سبب که کتاب
مستوری پری روندارد و مقتضای معشوقش
اینهمه هست که خواه و ناخواه خود را با اظهار درآورد
و بجلوه نمایی پردازد و عاشقان را متشاقق سازد
و معاملات وصل بهم فراید و بهر وجه روی خود
باین دلدادگان بنماید و فرزند عشق بار حجابی نهد
برده هایش می کشاید و جلوه معشوقش گردد و دید
جانب دارا ناله کثرت راحت و آرام دنیا
آبزر کار بر پنج بسیاری اندازد و بحسب

۱۲۶
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطاهر المنيب الوهاب
الذي بعثه في هذه الامة
مبعوثا رحمة وبركة
للعالمين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطاهر المنيب الوهاب
الذي بعثه في هذه الامة
مبعوثا رحمة وبركة
للعالمين

دوازده گانه است که در این کتاب مذکور است
 خود می گویند که اینها دوازده گانه است
 که در این کتاب مذکور است

بشمار گرفتار می سازد و صدیج و تکلیف اینجا
 نتیجه نیک دارد و خاطر را ازین طرف برکنده می آرد
 آخر الامر دل خوش می نماید و باب فراغت و بی
 می کشاید موت الا غنیا حسنه
 موت الفقراء سراحه و روحه نیش
 می زند آخر بسینه راحت ناپذیری گرم
 که با نوش کرده ماراناله همین خودی تو
 سدره است و خودی تو پرده نگاه بست
 خود را از میان بردار تا رفع حجاب گردد و دست
 خود را در خاطر مبارق بآب شود که دنیا را
 که استن همین از خود گذشتن است و خلق
 با سویی است همین گرفتاری با دمن است از خود
 تا با ضرورت همه را گذاری و جامه خود پرست
 بدتر از وای کسی نداری و فرست بانی
 بخود توان زد و از دست بر آنچه رویکار
 است ناله در دل را فکر بکوب تا با باین
 کاشانه بر تو کشاید و ساحت سینه را بزرگ

بسیار از اینها در این کتاب مذکور است
 خود می گویند که اینها دوازده گانه است
 که در این کتاب مذکور است

دوازده گانه است که در این کتاب مذکور است
 خود می گویند که اینها دوازده گانه است
 که در این کتاب مذکور است

[illegible]

آنچه می باید و ضروری است نامکنان واجب
 بالغیر را بجایات الهیه مد حاصل است و
 لیکن دل اطلاق نزل نامطلق ملتفت بانجلیات
 صفات و اسمائیه و ظهورات تشبیه و تظاہر
 نمیشود و مدام همان منوجه ذات بحت واحد است
 نیست و اگر چه پیدا اند که تجلی ذات من حیث
 بی از محالات است اما همیشه متغیر و
 در مشاهد حضرت ذات است و دیگر هیچ اضافت
 و اعتبار تشکین نمی یابد و بی اختیار مضطربانه
 بسوی همان مرتبه مجہول النعت می شناید
فصل در بیان تشکین و دل تشکین
 در تمام آداب و معانی باید تا که من حیرت ده
 ای اختیار مانند آئینه چشم حیرنی در کارگاه صنعت
 الهی کشیده ام و غمان اختیار از دست قدرت
 خود داده ام بر چه مرا پیش می آرند همان می بینم
 و بطوریکه در زمره شسته معیارند بدان طور می بینم
 و هر چه نمودند دیدم و آنچه خواهند نمود نخواهم دید

این کتاب از کتب معتبره است و در بیان حقایق و اسرار الهیه
 و معانی غریبه و عجیب است و در بیان صفات و اسمائیه
 و ظهورات تشبیه و تظاہر است و در بیان محالات است
 و در بیان تشکین و دل تشکین است و در بیان معانی
 و اسرار الهیه است و در بیان حقایق و اسرار الهیه
 و معانی غریبه و عجیب است و در بیان صفات و اسمائیه
 و ظهورات تشبیه و تظاہر است و در بیان محالات است
 و در بیان تشکین و دل تشکین است و در بیان معانی
 و اسرار الهیه است و در بیان حقایق و اسرار الهیه

این کتاب از کتب معتبره است و در بیان حقایق و اسرار الهیه
 و معانی غریبه و عجیب است و در بیان صفات و اسمائیه
 و ظهورات تشبیه و تظاہر است و در بیان محالات است
 و در بیان تشکین و دل تشکین است و در بیان معانی
 و اسرار الهیه است و در بیان حقایق و اسرار الهیه
 و معانی غریبه و عجیب است و در بیان صفات و اسمائیه
 و ظهورات تشبیه و تظاہر است و در بیان محالات است
 و در بیان تشکین و دل تشکین است و در بیان معانی
 و اسرار الهیه است و در بیان حقایق و اسرار الهیه

در صفای سینه روح پاک
 در صفای سینه روح پاک
 در صفای سینه روح پاک
 در صفای سینه روح پاک

[illegible]

وَأَفَوْضُوكُمْ إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ
 فرد در چون آئینه چشم حیرتی بوا کرده ام
 جلوه هستی منی دانم چه بنماید مرا
 بد اهلان آنرا دانا نمی مند اندنگ را اعتقاد
 و ایمان است که خود را نمی و خود پسندی شعار
 خود سران بیدین است و فرمان برداری کنی خوش
 طینت آن آنرا وسیله رسائی می خوانند برده کشته
 دل های مومنان است که نمی شبیهگی ولی انخابری
 کار مومنان با یقین است هزار درجه از ان و ایمانی
 فتنه ز این نادانی با صفا بهتر و براتر از ان
 دریافت بد و نیک و از این حیرت زانچه شر و آتش
 أَهْلُ الْحَبَّةِ بَلَّهْ فرد در به بجز چشم دل
 گردیده نادانی مرا گشت چون آئینه نوز دیده چهره می
 ناکه گذران تو تحمل اشتیاجی هم باید که از نامردان کار
 مردان نیاید و ترک لباس دنیا داری را هم بیتی
 می شاید که از دون میان بروی صاحب همه
 نمی نماید معیشت متوکلانه محقق است و ترک لباس دنیا

[illegible]

حاشی بر عاصم بن علی بن ابی طالب علیه السلام
در بیان فضایل و مناقب و در بیان
و کمال و در بیان احوال و در بیان
و در بیان احوال و در بیان احوال

19

19

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسى بن جعفر الطوسي

روشن منم خوردم
میان سوی زمین از رخ
میباشد نگاه من
ریان و فام

را در دست من استماید و
زبان او بیا که کاشف است

که این زر را از این بزرگواران
در کار این راه می رسد
چون این زر را از این بزرگواران
در کار این راه می رسد
چون این زر را از این بزرگواران
در کار این راه می رسد

و اینست و اگر درش زمانه عبارت از گردش رنگ
 و اقامت است و الا در یک آن انجمنه شکانه است و در
 گردش رنگ فهم گردش ایام شده و در نه کی و قیام
 شنبه و آدینه است ز آل یافت و نایافت در مرتبه ذات
 یکسان است قنوصیم و ایهام بیان آن مرتبه نیز بیان که بر چه پایه
 نشود و گفته اند شایان این نیست و بر چه نیافته شود و گفته اند
 نیز جزو هم و گمان نه پس قصه آن مرتبه مقدسه بجا است
 شخص کرد و این میدان به است و با و
 فکر و تقریر انشای اکرم است بهر چه واضح کرده ایم بهر چه
 ناله حسه و عشق بیان یک عاشق و معشوقی
 بطوری که او و ما را با هم که معاملات ما گون دارد و اگر
 این برد و امعنی کلی را با هم است نظر تحقیق منی و کل امتیاز
 لغز و خبریه آن عجیبی و زیبایی که ما را در حسن و عشق و محبت
 صحبت بر آورست و وجود عاشق و معشوق و کثرت
 و در حسن و عشق انجمنه صحبت بر آورست
 مادر کنار ماندیم و او در کنارش ناله با وجودی که
 من هیچگاه معطل نمیانم همه وقت خود را بیکار محض

و اینست و اگر درش زمانه عبارت از گردش رنگ
 و اقامت است و الا در یک آن انجمنه شکانه است و در
 گردش رنگ فهم گردش ایام شده و در نه کی و قیام
 شنبه و آدینه است ز آل یافت و نایافت در مرتبه ذات
 یکسان است قنوصیم و ایهام بیان آن مرتبه نیز بیان که بر چه پایه
 نشود و گفته اند شایان این نیست و بر چه نیافته شود و گفته اند
 نیز جزو هم و گمان نه پس قصه آن مرتبه مقدسه بجا است
 شخص کرد و این میدان به است و با و

و اینست و اگر درش زمانه عبارت از گردش رنگ
 و اقامت است و الا در یک آن انجمنه شکانه است و در
 گردش رنگ فهم گردش ایام شده و در نه کی و قیام
 شنبه و آدینه است ز آل یافت و نایافت در مرتبه ذات
 یکسان است قنوصیم و ایهام بیان آن مرتبه نیز بیان که بر چه پایه
 نشود و گفته اند شایان این نیست و بر چه نیافته شود و گفته اند
 نیز جزو هم و گمان نه پس قصه آن مرتبه مقدسه بجا است
 شخص کرد و این میدان به است و با و

و اینست و اگر درش زمانه عبارت از گردش رنگ
 و اقامت است و الا در یک آن انجمنه شکانه است و در
 گردش رنگ فهم گردش ایام شده و در نه کی و قیام
 شنبه و آدینه است ز آل یافت و نایافت در مرتبه ذات
 یکسان است قنوصیم و ایهام بیان آن مرتبه نیز بیان که بر چه پایه
 نشود و گفته اند شایان این نیست و بر چه نیافته شود و گفته اند
 نیز جزو هم و گمان نه پس قصه آن مرتبه مقدسه بجا است
 شخص کرد و این میدان به است و با و

با یکدیگر نشان می‌ست در و شصت و نه بر صمدی نگار می‌نویسند
 کافی صفای سخن ایشان دلالت بر صفای باطن ایشان
 می‌یابد و کلمات جان‌آوران مرده دلان ازنده
 می‌فرماید که هر و باطن ایشان کیسانست و کلام روشن
 ایشان شمع این شهبان **فرد** است
 بدل بر زبان می‌آید و بود صفای سخن دال بر صفای
 دل **ناله** دم ناله ای است که بگشاید و بتدوین
 است است که آتش و حتی الوسخ لحاظ این امر دان
 را در اصطلاح باغبان داری می‌گویند و بسیار
 کلام و باطن است که در دلی می‌افزاید و حواس
 حسی و غیره و بگوید حسدی هم دانه و نورانی بر
 جبهه می‌آورد و آن باطن نفاس که شهور و صفایان
 است شغلی است علجه که مبتدیان را از آن می‌کنند
 و این غمان داری علم است جدا که مخصوص بجهان
 خالص است و مبتدیان هم از دست نمیدهند و
 نیم ز باطن نفس در دیک نفس غافل پدیدست و
 غمان که داشتیم داریم **ناله** سبب دوام توجیه

این سخن را در کتاب
 صمدی نگار می‌نویسند
 کافی صفای سخن ایشان
 دلالت بر صفای باطن ایشان
 می‌یابد و کلمات جان‌آوران
 مرده دلان ازنده
 می‌فرماید که هر و باطن ایشان
 کیسانست و کلام روشن
 ایشان شمع این شهبان
 بدل بر زبان می‌آید و بود
 صفای سخن دال بر صفای
 دل
 ناله دم ناله ای است که بگشاید
 و بتدوین
 است است که آتش و حتی الوسخ
 لحاظ این امر دان
 را در اصطلاح باغبان داری می‌گویند
 و بسیار
 کلام و باطن است که در دلی می‌افزاید
 و حواس
 حسی و غیره و بگوید حسدی هم دانه
 و نورانی بر
 جبهه می‌آورد و آن باطن نفاس که شهور
 و صفایان
 است شغلی است علجه که مبتدیان را از آن می‌کنند
 و این غمان داری علم است جدا که مخصوص
 بجهان
 خالص است و مبتدیان هم از دست نمیدهند
 و
 نیم ز باطن نفس در دیک نفس غافل پدیدست
 و
 غمان که داشتیم داریم
 ناله سبب دوام توجیه

صمدی نگار می‌نویسند
 کافی صفای سخن ایشان
 دلالت بر صفای باطن ایشان
 می‌یابد و کلمات جان‌آوران
 مرده دلان ازنده
 می‌فرماید که هر و باطن ایشان
 کیسانست و کلام روشن
 ایشان شمع این شهبان
 بدل بر زبان می‌آید و بود
 صفای سخن دال بر صفای
 دل
 ناله دم ناله ای است که بگشاید
 و بتدوین
 است است که آتش و حتی الوسخ
 لحاظ این امر دان
 را در اصطلاح باغبان داری می‌گویند
 و بسیار
 کلام و باطن است که در دلی می‌افزاید
 و حواس
 حسی و غیره و بگوید حسدی هم دانه
 و نورانی بر
 جبهه می‌آورد و آن باطن نفاس که شهور
 و صفایان
 است شغلی است علجه که مبتدیان را از آن می‌کنند
 و این غمان داری علم است جدا که مخصوص
 بجهان
 خالص است و مبتدیان هم از دست نمیدهند
 و
 نیم ز باطن نفس در دیک نفس غافل پدیدست
 و
 غمان که داشتیم داریم
 ناله سبب دوام توجیه

و در این کتاب که از کتب معتبره است و در آن
مذاهب مختلفه مذکور است و در هر یک از آنها
توضیح داده شده است و در آخر کتاب نیز
فهرستی از کتب معتبره در این علم آورده شده است

طاری که
باشند طامحان
نشین
نیده را و
بدوانند و
این
دوی
میں و
امتناد و
شاید
زمان

۱۵۹

سخت و ناخوار از میان
سخت و ناخوار از میان
سخت و ناخوار از میان
سخت و ناخوار از میان
سخت و ناخوار از میان

محمود ابن اگلا شاه عالم محمد ابن اعلی است دل اگلا شاه عالم

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

و اهد بزرگ در مدت کثرت باعتبار آن رنگانگ سپهر
بر نظر همه از دست و در چیست تجلی گاه اوست فرد
رنگی رنگ و گرفت است به خیر خوش بهار و در جنب
نال خلق و صفا محبت عظمی است و نیکی و صاف باطنی
شمار اهل صفا خوی نیکی و دل صافی سر کار او اندر باب
نزاران نزار لطف از هر طرف بر دلش کشد و در
لطف مطلق جلشانه بر بنده لطف نماید آن زمان این لطف از جا
بدر این طریقی آید آن سخن لطیف لما یشاء ان الله هو العليم
الحکیم فرد و بان گفته بود که دل نظر کشود و چه
لطفها که از دولت صفا بردا نال حق تعالی آرد
آدمی نگامدار جمعیت دنیا میسرا رد خواه نیارد و
نیکامی دولتی است خدا داد که با حقار کسی نیست و را هم
آمدن هم و زراست نیست بی نیاز که غیر از اسباب هووی
نظر بندان همت تحصیل دنیا نمی نگارند و منظور خیر رضای
الهی ندارند فرد و بگو قواره آرد و دارم
سم و زینیت در خزانه مانا که خوش آیندی
منتهیات طبیعه و نفسانه که نفس و طبیعت انسان

مجلسی
کتابخانه
تفاهل از و دیده
شما از و دیده
نقصین
بشی و
سلطان
نامی
۱۴۳
پیشتر پیش او شنیده
باری و معشوق
علی الاطلاق که بیگاه
از تو نظر عنایت
دزدیده دل باو نمیدی
ملک مافی الافاق
سیح وقت از تو نگاره
تا کشیده در نمازا
بسوی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

و در این کتاب که در این کتاب است

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

۲۹۰
اسکله و مجنون بحر فسانه نماید ناله اگر چه یک ساله خورده
ست اما در معنی سخن خوار است و کاشف جملہ سراغ احوال
حقیقت گریزانی بشمار حقائق از ان استخراج خواهد فرمود و گویا
صورت فقید بن حسن عبارت را مطالعه خواهد نمود و عرض کند
در نظر اول که الالباب بر حرفش کتابت و بر لفظش برای
معانی کثره فتح باب **ف** در دیده معنی نمایان
بر حرف کتاب می نماید ناله ترک تجریدی که فقرای با
غبار اضمحلال می گرد و دیگر در عقل گرفتاران حرص و هوا
سخی آید و دل این دلی نفسان مطلقا باور نمی نمائند
قطعا بن صورت خوردن و پوشیدن را که محسوس
انسان است دریافت می نمایند و بطور ارسطو دلی
و استغنائی نفسی این برگزیدگان نمی کشند پس
حکایتند که این بچاره با معذور اند و از ادراک حقیقت
دور اند **ف** در معنی تجریدی که معقول اشیا می شود
اعلی دنیار احوال و ان درک محسوس است پس
ناله بود ان حقیقت بن قدم معشایده از خلوتخانه
و جدت بر نمی آرند و بانی شود در باز اگر کثرت

۲۱۲
این بجز بر دوار از ان فقید
اطلاق نقد از ادبی
از در حق نویسنده ای را
بسیار از ان کلمات
اطلاق را هم معید
بهر حال معامله ایشان
از گفت و شنید در راه

نمی نمایند و نویسنده
الاحوال هم از ان
اعتماد بر کثرت
الوزن از ان
از گفت و شنید در راه

صدق و یقین باشد سر تا کلامی نغفلت نماند
و عیب کنایه از کمال رحمت است که الهی
در آنچه ما نیست بخود گردیم بود از خودی
یعنی از تنی اختیار یا اختیار یا دانستم ناله اگر چه
وجود و عدم هیچ ضروری ما نماند نیست و بالذات
کیافت هستی و نیستی نداریم اما در لحظه چون شده معدوم
و موجود می گردیم و پیوسته با مال گردش عالم و فانوس
خیال بخود و امثالیم و حق تعالی بدل ما تجلل زاده را به امثال
سفر در وطن می سازد و ای نصبا عثمان فی اسر
را با انواع امداد وجود محبوب تعالی می تواند زد و نه
کس او را کسب **فرد** نه از هر هیچ سالمان
سفر لیکن همی گردیم پیچیم بایند پای اندرین زده گر نه عالم
ناله از آدمستان و ارسنه خاطر را کودک ادعای
که گرفتار عشق معاشین مجازی شوند و قدم بر راه ناز و ناز
های گوناگون این متلون مزاجان نهند و شرف و جلالت
چنین شد و چنان شد و گردان جانند و در سبب خیال را
در میدان این شد و آن شد و دانند کی چنین و در

در روز دغا پیشه و ای کثر التواضع لفاق اندیشه این کدام
 اطلاق است که امتیاز حفظ مراتب کم نمایی و هیچ عرقه در
 وسیع و شریف بقظیم و تواضع نقرمانی این همه محنت و اقام
 داری تو عبت بر باد می رود و بچکس ازین عمل عمل است
 اسناد نمی شود حق بر مرتبه از وجود ادا نما و بهر کس حق
 مرتبه او معامله فرما و محنت بر باد رفت و هیچ
 دل راضی نشد باس دل های همه از بس که مردم می
 ناله در نو و نه نام من پاک نی پاک هم منجمه اسمای
 من هست و هر وقت معامله این الله بصیر بالعباد در
 نظر دارم و هر زمان می تکلف بهوجب کاشخا خون
 گوشت لایم هر چه در دل می آید بر زبان می گویم
 نه هیچ شیخ دکان دار باین طور راسته و اندک
 بنیان حقیقت فرماید و نه کدام اندکی اعتقاد باین سخن
 صداقت مقدور دارد و که گفتار نماید مستکلم حقیقتی حل شان
 زبان مرا ترجمان لسان الغیب بخت و قافور اعلیٰ سلطان
 از استن بیان من باطلها بدست قدرت بر حق
 تقدیر و خیر من همه من جانب الهی است و بر خط حضرت حق

در روز دغا پیشه و ای کثر التواضع لفاق اندیشه این کدام
 اطلاق است که امتیاز حفظ مراتب کم نمایی و هیچ عرقه در
 وسیع و شریف بقظیم و تواضع نقرمانی این همه محنت و اقام
 داری تو عبت بر باد می رود و بچکس ازین عمل عمل است
 اسناد نمی شود حق بر مرتبه از وجود ادا نما و بهر کس حق
 مرتبه او معامله فرما و محنت بر باد رفت و هیچ
 دل راضی نشد باس دل های همه از بس که مردم می
 ناله در نو و نه نام من پاک نی پاک هم منجمه اسمای
 من هست و هر وقت معامله این الله بصیر بالعباد در
 نظر دارم و هر زمان می تکلف بهوجب کاشخا خون
 گوشت لایم هر چه در دل می آید بر زبان می گویم
 نه هیچ شیخ دکان دار باین طور راسته و اندک
 بنیان حقیقت فرماید و نه کدام اندکی اعتقاد باین سخن
 صداقت مقدور دارد و که گفتار نماید مستکلم حقیقتی حل شان
 زبان مرا ترجمان لسان الغیب بخت و قافور اعلیٰ سلطان
 از استن بیان من باطلها بدست قدرت بر حق
 تقدیر و خیر من همه من جانب الهی است و بر خط حضرت حق

من است و هر وقت معامله این الله بصیر بالعباد در
 نظر دارم و هر زمان می تکلف بهوجب کاشخا خون
 گوشت لایم هر چه در دل می آید بر زبان می گویم
 نه هیچ شیخ دکان دار باین طور راسته و اندک
 بنیان حقیقت فرماید و نه کدام اندکی اعتقاد باین سخن
 صداقت مقدور دارد و که گفتار نماید مستکلم حقیقتی حل شان
 زبان مرا ترجمان لسان الغیب بخت و قافور اعلیٰ سلطان
 از استن بیان من باطلها بدست قدرت بر حق
 تقدیر و خیر من همه من جانب الهی است و بر خط حضرت حق

تقدیر و خیر من همه من جانب الهی است و بر خط حضرت حق
 تقدیر و خیر من همه من جانب الهی است و بر خط حضرت حق
 تقدیر و خیر من همه من جانب الهی است و بر خط حضرت حق
 تقدیر و خیر من همه من جانب الهی است و بر خط حضرت حق



انچه با من ناله مدت بقای سخن هم مانند عمر صاحب سخن
مگر و اجل مسمی است و از کار سخن و صاحب سخن برود
فادرفنا پس مثل کتابهای که از مدتی صفحه رو بکار
رو بکار اند همچون شخص کلان سال و رینه است که احلی
کهن خود دارد و مثال کتی که تازه تصنیف شده اند و
کوس شده اینها اندکی بلند آوازه گردیده مانند شخص
نوجوان است که خدا داد بکبر سن خواهد رسید تا نوجوان
مرد و مثل صحف و رساللی که مولفان آنها اگر چه زیاده
محل آن بردقت می باشد اما آن مولفات هنوز از نظر
گما می بریاده اند مثل اطلالی است که اگر اندک
و غیره آفات سالم مانند شایسته عرصه جوانی
برسد لیکن این امید محض تویم خوش است که اگر مردن
میراد و پیش است چون آنکه تو یا نماند و با قمانگان
هم نخواهند ماند پس چه جای اقبال بقای این صغای
سر و پا است بر حال سبکس مردن فرزند خود
روان دارد و می خواهد که تا عمر طبعی برسد اختیار
اختیار خداست و بر صاحب و لکه گرفتار این ماجر

و اینست که در این روز قیامت که مسمی بوم الدین است از روی
اکتشاف خفیه امور حقست در این روز بر همه کس و صبح
آورد و هر که با از وقت مردن بر شخص نسبت بانگس شروع
و نشان عالم دنیا و بقا نفس ناطقه و سوال و جواب بلکه فکر و فکر
معاملات عرصه قبر که از عالم برزخ هم می گویند همچو اخبار
شرعی بر نفس و احد منگشفت می گردد و حق تعالی خاتمه
بخیر گرداند و یا ایمان بپیراند و فرموده اید و خبر می دهد
از روز قیامت و صبحی که دمید از نفس باز پس بماند
تا که تن بروری و خود آرائی در خور حال کالیا
دناست و آرائش ظاهر می این توشان معنوی
زیاد مرد این خدا باطلست و یا کاری ندارند و خبر بر
معاشش نمی نگارند و بی ساخته نیست نمی گمارند هر چه
حق سبحانه می دمی خورند نمی پوشند و خود در
جست و جوی بهیج امر نمی گوشتند و بر خیزد که این
و استیگان نیز مانند دیگران خوردن و نوشیدن
بالکل بگریختن نمایند اما از طرف خود مطلق است عای

و اینست که در این روز قیامت که مسمی بوم الدین است از روی
اکتشاف خفیه امور حقست در این روز بر همه کس و صبح
آورد و هر که با از وقت مردن بر شخص نسبت بانگس شروع
و نشان عالم دنیا و بقا نفس ناطقه و سوال و جواب بلکه فکر و فکر
معاملات عرصه قبر که از عالم برزخ هم می گویند همچو اخبار
شرعی بر نفس و احد منگشفت می گردد و حق تعالی خاتمه
بخیر گرداند و یا ایمان بپیراند و فرموده اید و خبر می دهد
از روز قیامت و صبحی که دمید از نفس باز پس بماند
تا که تن بروری و خود آرائی در خور حال کالیا
دناست و آرائش ظاهر می این توشان معنوی
زیاد مرد این خدا باطلست و یا کاری ندارند و خبر بر
معاشش نمی نگارند و بی ساخته نیست نمی گمارند هر چه
حق سبحانه می دمی خورند نمی پوشند و خود در
جست و جوی بهیج امر نمی گوشتند و بر خیزد که این
و استیگان نیز مانند دیگران خوردن و نوشیدن
بالکل بگریختن نمایند اما از طرف خود مطلق است عای

۳۱۱

از این روز قیامت که مسمی بوم الدین است از روی
اکتشاف خفیه امور حقست در این روز بر همه کس و صبح
آورد و هر که با از وقت مردن بر شخص نسبت بانگس شروع
و نشان عالم دنیا و بقا نفس ناطقه و سوال و جواب بلکه فکر و فکر
معاملات عرصه قبر که از عالم برزخ هم می گویند همچو اخبار
شرعی بر نفس و احد منگشفت می گردد و حق تعالی خاتمه
بخیر گرداند و یا ایمان بپیراند و فرموده اید و خبر می دهد
از روز قیامت و صبحی که دمید از نفس باز پس بماند
تا که تن بروری و خود آرائی در خور حال کالیا
دناست و آرائش ظاهر می این توشان معنوی
زیاد مرد این خدا باطلست و یا کاری ندارند و خبر بر
معاشش نمی نگارند و بی ساخته نیست نمی گمارند هر چه
حق سبحانه می دمی خورند نمی پوشند و خود در
جست و جوی بهیج امر نمی گوشتند و بر خیزد که این
و استیگان نیز مانند دیگران خوردن و نوشیدن
بالکل بگریختن نمایند اما از طرف خود مطلق است عای

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

و در خورگان شبنم عرق غنچه قدح عرق
او در گنیش است و در خورگان شبنم عرق
همیش است و همیشه در دست دل محال اندیش
نم نشاند و بهشتی است در خورگان شبنم
مثل چرخ این گنیش و گنیش و گنیش و گنیش
و گنیش و گنیش و گنیش و گنیش و گنیش
آگاهی سر و دوش ایشان می اندازد و ایشان را
اما در جهان منور از نور نگاه پاک تر و شریف تر
ماندگان است و در دایره خوشین پیشانی داعی نمیند
باع امکان وجود سبب سگفته خاطر ان گنیش دل میباشد و ضحاک
زرمه برداران و غیره تحقیق که مثل فی خالی از خوشی و بر از یواختی
میبود اگر چه بیان خاتمی معارف خود را غنچه از ناله خرنی نمی انگارند
اما در عالمی سگفته خاطر و شاد و از استماع آن میگرد و خلقی از فیه و سر کاه
آن و اصل تحقیق میشود و ایشان را میباید و برای خاتمی میباید
بند چشم چشم جو شمع بر ابر گردن است و چرخ نور دیده
مجدد رو نیست و در خورگان شبنم عرق غنچه قدح عرق
سگفته دل از ناله سر است و میباید و دل میباید و میباید

ای مخالف
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

و در خورگان شبنم عرق غنچه قدح عرق
او در گنیش است و در خورگان شبنم عرق
همیش است و همیشه در دست دل محال اندیش
نم نشاند و بهشتی است در خورگان شبنم
مثل چرخ این گنیش و گنیش و گنیش و گنیش
و گنیش و گنیش و گنیش و گنیش و گنیش
آگاهی سر و دوش ایشان می اندازد و ایشان را
اما در جهان منور از نور نگاه پاک تر و شریف تر
ماندگان است و در دایره خوشین پیشانی داعی نمیند
باع امکان وجود سبب سگفته خاطر ان گنیش دل میباشد و ضحاک
زرمه برداران و غیره تحقیق که مثل فی خالی از خوشی و بر از یواختی
میبود اگر چه بیان خاتمی معارف خود را غنچه از ناله خرنی نمی انگارند
اما در عالمی سگفته خاطر و شاد و از استماع آن میگرد و خلقی از فیه و سر کاه
آن و اصل تحقیق میشود و ایشان را میباید و برای خاتمی میباید
بند چشم چشم جو شمع بر ابر گردن است و چرخ نور دیده
مجدد رو نیست و در خورگان شبنم عرق غنچه قدح عرق
سگفته دل از ناله سر است و میباید و دل میباید و میباید

از دین و از دنیا و از هر چه در دنیا است
تا رسد به این باب و از این باب
نکته در این باب و از این باب
نکته در این باب و از این باب

طبیعی نشانه از دام گرفتاری تحسین این نکته بدی پس
حیف بر اوقات نوازی غافل که خفت الامر را نه قصدی
و اصل سخن گردد و درین نرم عبرتگاه بر چند کمانه شمع
چشمی کشودی اما آنچه باید دید از آن هیچ ندیدی فاعلم
تا اولی الاصله **مطلع خمس** و کلمه ششم که بعد
از یک مبدی و غیر از کل نشویش که بنیاد غنچه بدی و دست
طلب از دام هوسها کشیدی و صد حیف که غافل خفت
رسیده و چون شمع کشودی نظر و هیچ ندیدی ناله
کسانی را که منصب بلاغ معین خدایت می فرماید و کاربان
خفت سپرد می نمایند تمام ایشان را معروف و در معادله
بکفره علی که بن کلمه می گردانند و سرابابی انهارا همگی یک
زبان باین برای ابر حق بسیارند و حرکات و افعال ایشان
را نیز همه در یک کلمات و افعال ایشان گنجینه اند و اول
رسول علیه الصلوٰه و السلام داخل در حدیث است سبحان
الله ما ارفعنا من قول و فعل ایشان جداست مصداق بعد
تقویر ما که تفعلون میباشند و کسانیکه قول
این را یکسان اند و در حال اوقیت جو اجمع

حاصل از
و سرری
و در
السنه که را
با هم
مع این و
۱۸۲

نکته در این باب و از این باب
نکته در این باب و از این باب
نکته در این باب و از این باب
نکته در این باب و از این باب

و در دسری نباشد و دوش بود و بار دوشی نبود و در دوش
 ما بکسر راست : بار که بدوش راست دوش است ناله ۳۲
 در داو در ناکه با وجود و دستداری بکسر با نفس خویش
 و در دوش و تنگی می باید گاهی در حق خود و عمل نمی آرد و آن فکر نجات
 و خرو می هست نه بدتر معاش دنیوی که این عالم را پیش از خرد و
 بجائی نیست و آن عالم را گاهی فانی نه پس فکر جهانی باید نمود
 که در آن چشمه باید بود و در دین جهان فانی ناشی از غفلت
 و نادانی است که خود بخود بهر پنج این عرصه طی نمیشود و در آن
 علی اختیار بر شخص بهمان طرف می رود و اگر واقعی دوستدار
 خود هستی دوست دانا باش و دشمن دوست نمان
 برای خویش ترا نشسته باشد که هر چند خود را
 برای خویش دوست نی بدل میدانی لیکن بر نفس از خود
 تر برائی فرود در دانه خود می روی و ما همین ذات را
 شناسائی در جهان یاد و بست داری و او ششم ناله ۳۳
 آرام دنیا تر از سر کار است و راحت این نشاء
 که و رخ خمار و دوشبانه در دنی که لذت دنیوی از حد
 پیروی نمی رود و موهم و دوبار از کبر سرور

و در دوش نباشد و دوش بود و بار دوشی نبود و در دوش
 ما بکسر راست : بار که بدوش راست دوش است ناله ۳۲

و در دوش نباشد و دوش بود و بار دوشی نبود و در دوش
 ما بکسر راست : بار که بدوش راست دوش است ناله ۳۲
 در داو در ناکه با وجود و دستداری بکسر با نفس خویش
 و در دوش و تنگی می باید گاهی در حق خود و عمل نمی آرد و آن فکر نجات
 و خرو می هست نه بدتر معاش دنیوی که این عالم را پیش از خرد و
 بجائی نیست و آن عالم را گاهی فانی نه پس فکر جهانی باید نمود
 که در آن چشمه باید بود و در دین جهان فانی ناشی از غفلت
 و نادانی است که خود بخود بهر پنج این عرصه طی نمیشود و در آن
 علی اختیار بر شخص بهمان طرف می رود و اگر واقعی دوستدار
 خود هستی دوست دانا باش و دشمن دوست نمان
 برای خویش ترا نشسته باشد که هر چند خود را
 برای خویش دوست نی بدل میدانی لیکن بر نفس از خود
 تر برائی فرود در دانه خود می روی و ما همین ذات را
 شناسائی در جهان یاد و بست داری و او ششم ناله ۳۳
 آرام دنیا تر از سر کار است و راحت این نشاء
 که و رخ خمار و دوشبانه در دنی که لذت دنیوی از حد
 پیروی نمی رود و موهم و دوبار از کبر سرور

و در دوش نباشد و دوش بود و بار دوشی نبود و در دوش
 ما بکسر راست : بار که بدوش راست دوش است ناله ۳۲

در بیان جلد و در بیان...

گزیده نمیشود برای امتحان مانقدر که تجربه رسیده شود
مندان را بس است و بار بار تو گرفتار شدن بهر دام تازه
غریب خوردن بوشن شیشه حرص برادرین منجانه طلاق
نسیان نه و دست اختیار خود بدست بوی موس مدغم
اینکه ساقی غلبت را جو اصل و ناید داد و دل برآمده
نفس بایده خاد و فر و نکشم باز بلوده ای ساقی چشماخ
خمار نادار دماله صوفی صورت بهرست مانند امینه بند
می پوشد و نظر ز طاعت کشاید و فقر فاقه مست در خود
بسته نمی گوشت و عیب نشی و دیگران می نماید که صوفی
گو بایند و صوفی شی نمودن هیچ بکار نمی آید و درون
را بهر عمل نام با خدا و انقطاع کلی از ماسوی میباشد سخت
کوشی کار زاده افست و عیب نشی شعار عارفان فرد
صوفی است خواهی نموده بوشن و زدم همه چشم عیب نشی
نما که غنای قلبی در گوشه نشکن و اطمینان می شناند و خوشی
در میدان هیچ و نرد و مسد و اندک است که آن دولت علی
واده اند و با فراغت بهر است بردل آنهاک داند از
دو قلای نشکن با هر وین نمی نهند و بوبرانه اضطراب

در بیان جلد و در بیان...

در بیان جلد و در بیان...

ول بیاست و همان روز و بخت و روزگار و از وی

که صدای ای هم از دهنش برآید و فریاد و گریه
ما را آید و اگر نماند ما را نماند که نریب این ناله ها که گشتند
شده و بقصد بلایزد و بطریق آمد و مسود که تجربه می رسید
نحوه تقدیم و تاخیر بعضی میگردید و هر چه از نظم و اشعار و
داخل نموده در آن هم قرار آورد و تکلف را داخل نمود چنانچه در
بعضی ناله که مطلق دانست مقدم از ناله که در آن طالع مان غفل
است واقع گشته و در اکثر ناله ها با عیادت آمده و در بعضی
مخمس و در بعضی هیچ مصرعی هم نیست و دو سه حرفی که در
ناله است در دو ناله مکرر آمده و بعضی ناله کلان است و بعضی ناله
بسیار خورد و اظهار امور و بیان این مذکور که در دیباچه
بابت اینجا نوشته شد غرض که اختیارم چون قلم است من
نیست بر چه نویسانند خوشم و مطالعی که فغانند تخم آن
در زمین طاس کشتم لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم و در دست عیشه دارا در دهن از خود نمی خنم
و در میان اختیار از کف را کرد اختیار من ناله عجب است که یک
ناله در دهن شنید و بدو دل نرسید با که آن بعد و دل
ندارد و یا بده غفلت و محاکمت از گوش بر نمی آید و غافل

و بیاست و همان روز و بخت و روزگار و از وی
که صدای ای هم از دهنش برآید و فریاد و گریه
ما را آید و اگر نماند ما را نماند که نریب این ناله ها که گشتند
شده و بقصد بلایزد و بطریق آمد و مسود که تجربه می رسید
نحوه تقدیم و تاخیر بعضی میگردید و هر چه از نظم و اشعار و
داخل نموده در آن هم قرار آورد و تکلف را داخل نمود چنانچه در
بعضی ناله که مطلق دانست مقدم از ناله که در آن طالع مان غفل
است واقع گشته و در اکثر ناله ها با عیادت آمده و در بعضی
مخمس و در بعضی هیچ مصرعی هم نیست و دو سه حرفی که در
ناله است در دو ناله مکرر آمده و بعضی ناله کلان است و بعضی ناله
بسیار خورد و اظهار امور و بیان این مذکور که در دیباچه
بابت اینجا نوشته شد غرض که اختیارم چون قلم است من
نیست بر چه نویسانند خوشم و مطالعی که فغانند تخم آن
در زمین طاس کشتم لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم و در دست عیشه دارا در دهن از خود نمی خنم
و در میان اختیار از کف را کرد اختیار من ناله عجب است که یک
ناله در دهن شنید و بدو دل نرسید با که آن بعد و دل
ندارد و یا بده غفلت و محاکمت از گوش بر نمی آید و غافل

و بیاست و همان روز و بخت و روزگار و از وی
که صدای ای هم از دهنش برآید و فریاد و گریه
ما را آید و اگر نماند ما را نماند که نریب این ناله ها که گشتند
شده و بقصد بلایزد و بطریق آمد و مسود که تجربه می رسید
نحوه تقدیم و تاخیر بعضی میگردید و هر چه از نظم و اشعار و
داخل نموده در آن هم قرار آورد و تکلف را داخل نمود چنانچه در
بعضی ناله که مطلق دانست مقدم از ناله که در آن طالع مان غفل
است واقع گشته و در اکثر ناله ها با عیادت آمده و در بعضی
مخمس و در بعضی هیچ مصرعی هم نیست و دو سه حرفی که در
ناله است در دو ناله مکرر آمده و بعضی ناله کلان است و بعضی ناله
بسیار خورد و اظهار امور و بیان این مذکور که در دیباچه
بابت اینجا نوشته شد غرض که اختیارم چون قلم است من
نیست بر چه نویسانند خوشم و مطالعی که فغانند تخم آن
در زمین طاس کشتم لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم و در دست عیشه دارا در دهن از خود نمی خنم
و در میان اختیار از کف را کرد اختیار من ناله عجب است که یک
ناله در دهن شنید و بدو دل نرسید با که آن بعد و دل
ندارد و یا بده غفلت و محاکمت از گوش بر نمی آید و غافل

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

و دم حساب غم در ساحت سینه ایشان باران می اندازد بار
در سینه بخار ده گوید و ده نگار و ده حالات عشقه جدی
و نهایتی ندارد در هر گفته یک قطره از دریای بیکر آن است
و بر بد نوشته شود رشمه از محیطی مایان پس نظر تصویر
سها معان و ناظران کرده درین رساله زیاده نظر مل
کار نغمه دوم و اکتفا بر همین قدر مختصر نمودم باز خواندن
و نوشتن آن بسته نیاید و بطیحات طریقه نقل نماید
که نوشتن کتاب کلان بر دهن تیمان گران می شود
بلکه دماغ اکثر شی مغز آن برای خواندن هم وفا نمی کند
والا کتاب مستطاب مالک غلیظ که از مصنفات حضرت قبله
گویند است ایضا الله بصره سره و قدسنا برکت بره
عجب فوایدی آنها و معارف تازه است که مستغنی از جمیع
مسکرواند و علم الکتاب که تصنیف این سبک
بصاعت است بر چهل مسئله است بسیار حقائق و مشتمل
نکات جدید که نمی نیاز از همه کتابهای سبک و بار
این رساله مالک در دو نمونه آن کتابها و زیننه تمام
آن تصنیفها اعلی است شیخ و چهل و یک ساله

[illegible]

ختم الطبع

دین ایام سعادت انجام دهن قیض قدس و بیکت فمض مقدس
 و مطبع کبری کاشف کتوزیروانی واقف موزر حمان مطهر سیه الشا
 حضرت شاه کاتب سیر سید سیرامی غله العالی و رساله حسن الحقایق
 مبسوطه در دوون سرد من الزیایل الاربعه المشابه کاتبا العنا
 الحقیقه و المعرفه و العشره و الطریقه بل جوامع العلم و کماله حقایق
 و معارف فوحات و فصوص الحکم از مطلقات ملک صفات در عالم علم
 عرفان جوهر فسر و جناب امیر التوحید من حضرت خواجه میر محمدی ظهور
 بدر و قدس سره الاقدس کجست تمام سر آمد علما اف غرض
 و او ای محمد مصطفی سلمه الله تعالی علیه طبع پوشید و از حسن طبع یکتا
 بهر سید مطابق محتوای مطالب رساله که با هم و تمام اند رساله ناله در د
 در حوض ای سر و در حاشیه منطبع کردید و صاحب مطبع بیخ طبع این بر
 رساله یک قطعه که مشعر بر اتحاد مضین بهر یک است بهر سید و از قطع

از کلام جناب خواجه سیر	ماله در دست واه سرد
و کتاب اندیک مته اند	اتحادی جوهر عن بفر
طبع کردم جوهر حاشیه اش	منتفع تا شوند صاحب در د
گفت دین باین حسین طبع	کنند واه سرد و مال در د

غلط نامه نادر

منه	ک	ج	مصحح
۳	۴	سبل	سبل
۳	۱۶	تودرجی	در تودرجی
۵	۳	شده	شده
۶	۱۲	لا	والا
۷	۱۳	اغزار	اغترار
۸	۲	در	ور
۸	۲	بر	بزر
۱۱	۴	عاقبلان	خافلان
۸	۵	حالان	جا بلان
۱۱	۱۳	بد رکاست	بید شکاه ای
۹	۸	تان	تال من
۹	۸	که بر زمان	که بر زبان
۱۰	۹	وزان کلمه حسن	وزان کلمه حسن
۱۱	۱	جیات	جیات
۱۲	۱	بکا	بکار
۱۲	۲	و برنت	وزن
۱۲	۳	ورد ازین	ورد ازین
۱۲	۴	نخه باید	نمی باید
۱۲	۱۳	بند	بند
۱۳	۱۳	رسیده خدام	رسیده خدام
۱۴	۱۴	کنند	کنند
۱۱	۱۵	و بود	لا و بود
۱۳	۱۱	مردمانیکه	مردمانیکه
۱۱	۴	بد طعی	بد با طعی

غلط نامه آه سر

منه	ک	ج	مصحح
۲	۲۰	کردیده	کردید
۲	۱۰	شده	شده
۳	۲۸	ور بر	وز بهریان
۴	۱۴	اکر	اگر
۷	۲۳	خزان	وخزان
۷	۱۱	ازین	ازین جبت
۸	۱۳	ما	با
۸	۲۰	حصو اکای	حصو و اکای
۹	۲	له	که
ایضا	۱۳	بی اختیار	بی اختیاری
ایضا	۱۷	صار	طاهر
ایضا	ایضا	ملرمده	ما بریده
ایضا	۲۰	مکرر	و تحریر
ایضا	۲۵	دکرت	دیگرت
ایضا	۲۷	بد است	بد است
ایضا	۳۵	آیدان	آید و آن
۱۱	۱۱	مزل	بد مال
ایضا	۱۶	بکر	بگرو
ایضا	۱۷	عشقم و ابا	عشقم ابا
۱۲	۲۶	در کفن برا	در کفن مرا
ایضا	۲۶	بنده برو کشتا	بنده بر او کشتا
۱۳	۵	مکر	مکر
ایضا	۱۱	بر	بار
ایضا	۲۵	سمانه	پیمان

غلط نامه ناله درد

صفت	فعل	صفت	فعل
۱۲	۱	ناله	را آسوده
ایضا	۱۲	ناله بود	ناله و
ایضا	۱۵	حجت و حجت	حجت و حجت
۱۰	۸	تار کلان	تار کان
ایضا	۱۱	حادشی	بیادش
ایضا	۱۲	له	کر
۲۰	۱	لی علمه	سینه علمه
۱۲	۱۲	بدر	بدر
۲۳	۳	گفا	کل
۴۴	۶	ابن سردو	این سردو
۵۸	۱۳	قدر	قدر
۲۹	۴	مواقه	مواقه
۳۱	۱۳	خرد	خود
۳۲	۰	اشخص	اشخص
۳۵	۲	زیرگاه	زیرگاه
۳۶	۱۲	کحمان	یک جتان
۳۰	۸	ماشکون	ماشکون
ایضا	۱۰	هریک	عبرت بار
۳۹	۱	بلینا	باینها
ایضا	۵	مسور	میسور
۴۲	۰	تنزه	تنزه
۴۳	۸	زوف	زوف
۴۴	۲	والتزله	والتزله
۴۵	۹	منزله	منزله

غلط نامه درد

صفت	فعل	صفت	فعل
۱۵	۳۵	محل	محل
۱۶	۲	مکنت	مکنت
ایضا	۰	بهوده نریدد	بهوده نریدد
۱۰	۱۳	حجت الیه	حجت الیه
ایضا	۱۵	جده	جده
ایضا	۱۶	مین	گرهین
ایضا	۲۰	حسن	همچنین
ایضا	۲۱	همان ها	همان بهار
ایضا	۲۶	و مدار	دیدار
۱۸	۲۱	اسبا	انبساط
۱۹	۶	سینه بزند	سینه بزند
ایضا	۲۳	خواری ها	خواری ها
ایضا	۲۲	پر	تر
ایضا	۳۵	غرضه	غرضه
۲۰	۱۳	برگر	برگز
ایضا	۲۲	می مینا	می و مینا
۲۲	۲۶	پر	پر
۲۴	۲	درم	درشهر
۲۳	۱۹	مخلی	بجای
۲۶	۲۵	سمت مخفی	سنت و شوی
۲۰	۲	رسانیده	رسانده
ایضا	۱۹	هو	هوا
۳۰	۵	مکنه	مکنه
ایضا	۱۲	شوق	شوق

غلطانامبر آورد

غلطانامبر آورد

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۷	۱۳	بر چند که نبات	بر چند که نبات	۳۲	۱۳	ضمیر	ضمیر
۴۸	۷	البلاد	البلاد	۳۳	۲۱	اب	رب
۴۹	۸	دیگران	دیگران	۳۴	۳۲	مژده	مژدی
۵۰	۱	مردن تو	مردن تو	۳۸	۱۶	چشمیکو	چشمیکو
۵۱	۹	جانب مست	جانب مست	۳۹	۲	وصف	وفوت
ایضا	۱۳	بغیر اللفظ	بغیر اللفظ	ایضا	۲۳	شوق	عشق
۵۲	۱	امتیازیه	امتیازیه	ایضا	۲۵	وزانه	روزانه
ایضا	۵	عارف	عارف	ایضا	۳۰	ورد	وردیومی
۵۳	۵	اتان	اتان	ایضا	۳۱	بس	بست مجنون را
۵۴	۱۰	مقابل	مقابل	ایضا	۳۲	شق	عشق
ایضا	۱۸	اندونیا	اندونیا	۴۰	۱	آویز	آویز
۵۵	۱۳	افعال	افعال	۴۱	۳	بت	بت
۶۰	۳	آیه	آیه	۴۱	۱۵	مخلوق	مخلوق
۶۱	۳	سردنای	سردنای	ایضا	۳۳	سجن	سجن
ایضا	۴	خوش	خوش	۴۳	۳۱	گلم	گلم
ایضا	۴	بارمن	بارمن	۴۴	۲۷	ا	را
ایضا	۵	ابراز	ابراز	۴۶	۹	دعا	دعا
۶۲	۲	نفسه	نفسه	۴۷	۲	ماشقم	عشقم
۶۳	۱۰	بجبار	بجبار	ایضا	۴۸	بابره	بابره
۶۴	۴	می نما	می نما	۴۸	۴	میگذراریم	میگذراریم

غلط نامه در

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً ۵	بابیه	باطنیه	۱
ایضاً ۸	اعتبار	اعتباریه	
۶۵ ۲	لیفی	کیفیتی	
۶۶ ۲	ایشان	ایشان	
۷۱ ۱۱	خود را از	خود را از	
۷۲ ۵	یاد دیکر	یاد دیگر	
۷۳ ۱۵	بسم	بسم	
ایضاً ۲	نمارشهای	نمارشهای	
۷۷ ۱۷	یوماه	یومان	
۸۰ ۲	بنموده	بنمود	
ایضاً ۸	سلب	مطلب	
۸۱ ۲	امور	بامور	
ایضاً ۱۵	متصدق	متصدق	
۸۳ ۹	مشاهده	مشاهده	
۸۵ ۱۰	انه	از	
ایضاً ۱۳	ناجله	ناچار	
۸۶ ۹	می بایه	می باید	
۸۶ ۱۰	شابه	شاید	
۸۶ ۱۲	نمی ماند	نمی باید	
۸۸ ۱	دل را	دلخواه	
۸۸ ۹	نهاد	نهاد	
۸۹ ۱۶	او آه	آواره	
ایضاً ۱۸	رمن	برمن	
۹۲ ۱	حقت	حقیقت	
ایضاً ۱۹	خیار اکس	خیار اکس	

۱۹۸

غلط نامه در

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۰ ۲۵	بر لاله	بر لاله خیال و بر لاله زار	
۵۲ ۵	شجیت	سجیت	
ایضاً ۲۳	دلی دار	دلی دارد	
۵۴ ۱۲	گله آن شکسته	گله آن گسته	
۵۵ ۲۳	از باد	از باد	
۵۶ ۱۶	توبست	توبست	
ایضاً ۲۱	جامی نماید	جامی نماید	
۵۷ ۲	برزمن	برزمن	
ایضاً ۲۵	بود	بود	
ایضاً ۱۶	شهنیات	مشتبهات	
ایضاً ۲۱	وسیک	رویک	
ایضاً ۲۴	بحالات	بحالات	
۵۸ ۱۶	می بستند	می نشیند	
ایضاً ۲۴	نقش رنگ	نقش عشق	
۵۹ ۲	حق	حق است	
ایضاً ۵	صفایین	حق بین	
ایضاً ۲۵	همه مویوم	تعیینات مویوم	
۶۰ ۳۵	می امرد	می انگزد	
ایضاً ۳۶	همان	همان	
۶۱ ۱۷	نموشته	نموشته	
ایضاً ۲۶	بهد	بهد	
۶۲ ۳	مجو	مجو	
ایضاً ۱۵	کل جز	فرد کل بر	
ایضاً ۱۶	ارغف	ارغف	
ایضاً ۲۶	حد	حد	

غلط نامه ناله ورد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۳	۶	منه	دنیا
۹۴	۱۳	اطمینان	اطمینان ادا
۹۵	۱۰	در تقصیر وجود	در تقصیر وجود
۹۶	۴	وجود است	وجود است
۱۰۳	۱۷	ده بس	در ویش
۱۰۴	۷	سبز کند	سبز کند
۱۰۵	۲	صوطی	طوطی
ایضا	۶	تقید است	تقید است
۱۱۰	۱۳	پایند	پایند
۱۱۰	۱	سن	سختن
ایضا	ایضا	مینگار	مینگارند
۱۲۰	۴	می گردند	می گرداند
۱۲۵	۷	موحدان معنی	موحدان معنی
۱۳۸	۱۵	بن	من
۱۴۳	۵	اینقد	اینقدر
۱۴۳	۶	تختین	تختین
۱۴۳	۱۳	لعلم	لعلم
۱۴۵	۱	برقد	برقند
۱۴۹	۱۳	ادیکه می باید	تا دیگر می باید
۱۵۰	۱۲	خوشتر	خوشتر
۱۵۴	۱۳	یکخطه	یکخطه
۱۵۴	۱۳	قصه	قصه
۱۵۵	۱۱	بر دوامی	بر دوامی
۱۵۵	۱۲	وزیانی	دریانی
۱۵۶	۱۵	درین حال	درین حال

غلط نامه اسر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضا	۲۸	باطن	باطن
۹۴	۱۵	مجبم	مجبم
ایضا	۱۸	بریک مقام	بریک مقام
ایضا	۳۴	نور مجسم	نور مجسم
۹۵	۱	ناصلان	غافلان
ایضا	۳۰	ایقان	ایقان
۹۶	۱	آمد	آمد
ایضا	۲۵	ازاد	ازو
۹۷	۲۳	باران	قطرات باران
ایضا	۲۷	استقان	عاشقان
۹۸	۲۰	می گذارند	می گذارند
۹۹	۴	می گزیند	می گزیند
۱۰۰	۱۲	نصورت فوق	نصورت فوق
ایضا	۲۴	عزبان	عزبان
ایضا	۲۷	محال دلم	محال دلم
۱۰۱	۲	خود رحمت	خواب رحمت
ایضا	۱۱	فایده تاثیر	فایده و تاثیر
۱۰۲	۱۰	اضطرار	اضطرار
ایضا	۲۳	ناظر الیه	ناظر و بهر اند
۱۰۳	۲۵	می کند	می کند
ایضا	۲۵	بعطای	بعطای وجود
۱۰۴	۱	بصیرت	بصیرت
ایضا	۵	مسنند	مسنند
۱۰۵	۱۳	دریانی	دریانی
ایضا	۱۵	دریانی	دریانی

غلط نامه ناله درد

صفحہ	نطر	غلط	صحیح
۱۵۸	۱۱	ظاہر	ظاہر
۱۶۰	۱	خود بادشاہ	خود بادشاہ
ایضاً	۳	حد	حد
ایضاً	۱۱	گریبات گر	گریبات گر
۱۶۲	۱۷	معنی لڑائی	معنی بیدار
۱۶۵	۱۲	استفاضہ	استفاضہ
۱۶۵	۱۵	ابن نسبت	ابن نسبت
۱۶۶	۱	نالہ اگرچہ	نالہ اگرچہ
۱۶۷	۱۲	نفا علان	نفا علان
۱۶۸	۷	نگردم	نگردم
۱۶۹	۶	مخت	مخت
۱۷۰	۹	شبیہ	شبیہ
۱۷۱	۱۵	بر ممکن	بر ممکن
۱۷۲	۷	آدمیانہ	آدمیانہ
ایضاً	۹	منیباہ	منیباہ
ایضاً	۱۵	نی مدرس	نی مدرس
۱۸۰	۲	دوری	دوری
۱۸۰	۲	متکثر	متکثر
ایضاً	۱۳	می سہ	می سہ
۱۸۱	۶	مزد	مزد

غلط نامه آہ سرد

صفحہ	نطر	غلط	صحیح
ایضاً	۱۷	اختتام	اختتام
ایضاً	۱۹	میکردن	میکردن
ایضاً	۲۱	بر آزار	بر آزار
ایضاً	۲۸	زمان	زمان
۷۴	۳۰	خوش	خوش
ایضاً	۳۱	بطرف	بطرف
۷۵	۲۱	دلچسپ	دلچسپ
۷۷	۹	زحی	زحی
۷۸	۱۳	معدود	معدود
۷۹	۵	برنجزدست	برنجزدست
۸۱	۶	عرضہ	عرضہ
ایضاً	۸	متغیر	متغیر
ایضاً	۱۹	قول	قول
۸۲	۱۰	ماہرہ	ماہرہ
۸۳	۱۲	زیادہ	زیادہ
ایضاً	۱۵	اندازے	اندازے
ایضاً	۲۱	این	این
۸۴	۷	اگرچہ نماید	اگرچہ نماید
ایضاً	۱۰	برورد کار	برورد کار
ایضاً	۲۷	موسم دانی	موسم دانی

غلط نامه ارد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۵۸	۱۵	می بود	بی بود
۱۶۳	۷	حل	حال
۱۵۸	۱۵	عاطر	خاطر
۱۸۵	۱۲	مقتدیان	مقتدایان
۱۸۶	۱۵	دوشه	دوشه
۱۸۷	۱۶	بب	بب
۱۸۷	۱۳	رزیانی	کریزیانی
۱۹۳	۱۳	اعداد	اعداد
		تشنه نامه ارد	تشنه نامه ارد

غلط نامه آه سرد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۳	۲۸	که عجم	که بکلم
۸۵	۱۳	وگر نه	وگر نه
۸۵	۱۳	ناطدار	ناپایدار
۸۵	۱۹	پیدا	پیدا
۸۵	۲۷	بهان	بهان
۸۶	۱۲	ظاہر که	ظاہر که
۸۶	۳۳	سمر	سفر و ده

ایضا غلط نامه سرد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۶	۳۶	رساله	رساله
۸۷	۳	می کرد	می کردند
۸۷	۱۷	اسل	اسل
۸۷	۲۵	باشید	باشید
۸۸	۹	جمع خزان	جمع خزان
۸۸	۱۲	دول	دول
۸۸	۱۹	گردان	گردان
۸۹	۲	همان	همان
۸۹	۱۳	بکله	بکله
۸۹	۲۸	قدی	قدح
۹۰	۳۲	افها	اینها
۹۰	۴۰	جام	جام
۹۱	۷	اجام	تاجام
۹۱	۲۰	بیشتر	بیشتر
۹۱	۵	مردان	مردمان
۹۴	۱۵	مراتب	مرآت
۹۵	۲۶	الهی عاملان	الهی غافلان
۹۶	۱۰	نشان	نشان
۹۶	۱۷	نبارد	نبارد
۹۶	۲۰	واجبنا	واجبنا
۹۶	۲۶	برخی	برخی

غلط نامه آه سرد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۸	۱۵	سوی تردا	سوی گردوت
۹۹	۱۱	همی رود	نمی رود
ایضاً	۱۶	مردان مجرات	مردان باجرات
۱۰۱	۱۶	شخص	شخص
ایضاً	۱۶	هم	هم
۱۰۲	۲۳	که زمانیانند	که از زمانیانند
۱۰۳	۱۱	می بندار	می بندارند
۱۰۴	۲۴	مقتضای اظهار	مقتضای خودتوی
۱۰۹	۵	مخوفنا	مخوفنا
۱۱۲	۴	می دم	می دم
۱۱۴	۵	معل	مقل
ایضاً	۳۳	ترا از ان	بزاران
۱۱۸	۳	خدادد	خداوندی
۱۲۰	۴	افکاس	انفاس
ایضاً	۱۵	حت	رخت
۱۲۵	۲	خویش	خوشتر
۱۲۶	۲	برکان	بزرگان
۱۳۰	۵	تیزبین	تیزبین
ایضاً	۱۶	دور هم	خودا میهم
ایضاً	۳۳	دار	دیاد
۱۲۹	۱۳	که ظاهر	که ظاهر
۱۳۱	۴	دو	دو
۱۳۲	۴	در مقام	در مقام
ایضاً	۵	در مقام	در مقام

نظیر و مشابه

غلط نامه آه سرد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضاً	۲۳	میدانه	میدانه
ایضاً	۲۶	وسعه	موسیقی
۱۳۳	۲۰	برج	برج
۱۳۶	۲۴	معنی	نقصی
۱۳۹	۲۳	و حمل	و جہول
۱۳۹	۲۳	و مطرا سکا	و مطرا میکان
۱۳۳	۴	دما مات	خود را میناب
۱۴۴	۲۰	بیکران	بیکران
۱۴۹	۵	انزاد اند	آزاد اند
۱۵۰	۳۰	نمی آید	نمی آید
۱۵۳	۴	سج	سج
۱۵۳	۱۲	المندر بهم	آزادتر بهم
۱۵۳	۲۴	مدارند	پندارند
۱۵۳	۲۸	ما اکلان	نازک دلاان
۱۵۳	۲۹	ما بستی	بار بستی
۱۵۳	۲۳	عوس	خویش
۱۵۴	۲۸	راه گم	راگم
۱۵۴	۳۳	من	من
۱۵۸	۱۴	خال و خال	خال خال
۱۵۸	۲۲	زیر زرد	زیر زرد
۱۵۹	۲۲	امرند	امرند
۱۶۰	۲۲	حان فرات	فوق فرات
۱۶۰	۲۶	میباشند	میباشند
۱۶۰	۲۲	الوط	الخطاط

م	سطر	فصل	میچ
۱۶۲	۱۳	ظالمان	ظالمان
۱۶۳	۱۴	سلطان	سلطان
۱۶۴	۲۲	لکرنج	مرنج
۱۶۵	۴	ایچ ای	بیچ جایی
ایضاً	۱۶	قید کرفاری	قفس کرفاری
۱۶۹	۱	باز قدریک	باز قدری
۱۷۰	۲۵	ارباب	قلب
۱۷۱	۹	روح	روح
ایضاً	۲۰	رصکه	غرضکه
۱۷۲	۱۳	عاشق	معشوق
۱۷۳	۲۱	مردم	ارم
ایضاً	۲۹	بویک	نویک
۱۷۵	۱۶	چو	بجون
۱۷۶	۱۳	سبد	عبیدی
ایضاً	۲۲	اکلمو	لایخلمو
۱۸۰	۱	کهن	بهین
۱۸۱	۲	جلان	خلالان
۱۹۰	۱۷	نمی آسا	نمی آساید
		نام خلطنا آه	نام خلطنا آه

آخری درج شدہ تادیب ~~۲۲~~ کتاب مستعار
ن کئی تھی مقررہ مدت کے زیادہ رکھنے کی
مہلت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

سبقت
 جامعہ
 ۱۔ اراکین
 مجلس
 ۲۔ اساتذہ
 ۳۔ راجکار
 ۴۔ طلبہ
 ۵۔ شہر
 ۶۔ عوام
 ۷۔ سب
 ۸۔ قلمی
 ۹۔ جانی

